

بررسی و نقد دیدگاه کارکرد نگران پیرامون تفکیک اجتماعی

عبدالعلی لهسایی زاده
بیژن خواجه‌نوری

چکیده

تفکیک اجتماعی یکی از مفاهیم مهم و با قدرت زیاد در علم جامعه‌شناسی است. قدرت این مفهوم را در کارهای جامعه‌شناسان بزرگ اولیه همچون اسپنسر، دورکیم، وبر، مارکس و همچنین در آثار متأخرین همچون پارسونز، اسملسر و لوهمن می‌توان ملاحظه نمود. تفکیک عمدتاً در نظریه‌های تغییر اجتماعی مورد مطالعه قرار گرفته است و یکی از مفاهیم کلیدی در این حوزه است. این مطالعه بر آن است تا مفهوم تفکیک اجتماعی را در دیدگاه دورکیم و به ویژه در کتاب تقسیم‌کار اجتماعی مورد نقد و بررسی قرار دهد، سپس به بررسی و نقد نظریات تفکیک اجتماعی در آراء پارسونز، اسملسر و لوهمن از نظریه پردازان متأخر بپردازد و بدین سان روند تحولات نظریه تفکیک اجتماعی را مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: تفکیک اجتماعی، تقسیم‌کار اجتماعی، تغییرات اجتماعی.

مقدمه

تفکیک اجتماعی مفهومی با سابقه طولانی در جامعه‌شناسی است که عمدتاً در نظریه‌های تغییر اجتماعی به کار می‌رود. این مفهوم اشاره به فرایندی می‌کند که از طریق آن مجموعه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی به وسیله یک نهاد اجتماعی انجام می‌شود و بین نهادهای اجتماعی متفاوت شکاف ایجاد می‌کند. تفکیک، تخصصی شدن فرایندهای بخش‌های جامعه و ناهمگونی در آن را نمایش می‌دهد.

حداقل از زمانی که هربرت اسپنسر خصیصه‌های فرایند تکامل عمومی را از همگنی به ناهمگنی مطرح نمود، تفکیک به‌عنوان جنبه‌ای اساسی از نظام‌های زنده، که نظام‌های اجتماعی را نیز در بر می‌گرفت، تشخیص داده شد (Tiryakian, 1985: 118). برای جامعه‌شناسان بزرگ قرن نوزدهم همچون کنت، اسپنسر، دورکیم و مارکس این مفهوم، اهمیت به‌سزایی در تحلیل تغییر اجتماعی و در مقایسه جامعه صنعتی با ماقبل صنعتی داشت. اهمیت مطالعه تفکیک اجتماعی همان‌طور که ترنر نیز خاطر نشان می‌سازد، در این است که با مسأله نگهداری و افزایش نظم در جوامع، یعنی با مفهوم نابرابری پیوند می‌خورد (Westby, 1994: 191). از سوی دیگر با توجه به گسترش روزافزون نقش‌های تخصصی و مجزاشدن کارها و وظایف مختلف از یکدیگر در جوامع بشری، اهمیت این مطالعه نمود بیشتری می‌یابد و ما را در پیش‌بینی روند حرکت جوامع (اگر چه نه به‌طور کاملاً دقیق) یاری می‌کند.

هدف این مقاله بررسی اندیشه‌های دورکیم به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان بزرگ کلاسیک است که عمدتاً نظریه وی در مورد تفکیک اجتماعی در کتاب تقسیم کار اجتماعی و اکثراً به‌همراه مفهوم تقسیم کار مورد بررسی قرار گرفته است. به‌عبارت دیگر ما دیدگاه دورکیم در مورد تفکیک را در لابه‌لای مباحث وی در مورد تقسیم کار اجتماعی می‌توانیم دریابیم. سپس با بررسی دیدگاه‌ها و نقدهای مختلفی که بر دیدگاه وی انجام گرفته، روند استفاده از این مفاهیم را در رابطه با نظریه‌پردازان کارکردنگر معاصر دنبال خواهیم کرد. برای این منظور عمدتاً به نظرات و دیدگاه‌های پارسونز، اسملسر و لوهمن خواهیم پرداخت که از نظریه‌پردازان مهم این حوزه به‌شمار می‌روند و از این طریق نحوه به‌کارگیری این مفاهیم را در ادبیات جامعه‌شناختی کارکردی معاصر مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

امیل دورکیم و تفکیک اجتماعی

موضوع اساسی در کتاب تقسیم کار اجتماعی دورکیم مسئله روابط و مناسبات موجود میان شخصیت فردی و همبستگی اجتماعی است. به‌عبارت دیگر موضوع در باره مناسبات افراد با اجتماع است (دورکیم، ۱۳۵۹: ۴۵). به بیان امروزی این که چگونه مجموعه‌ای از افراد همچنان که خود مختارتر می‌گردند و در آن واحد شخصی‌تر هستند جامعه را تشکیل می‌دهند؟ به‌نظر دورکیم روند تقسیم کار و تفکیک‌پذیری مشاغل در همه حوزه‌ها و به خصوص حوزه اقتصادی امری برگشت‌ناپذیر و محتوم و منجر به تخصصی شدن سایر

حوزه‌ها خواهد شد. این فرایند خودجوش و نااندیشیده است، و نه تنها دنیای اقتصاد بلکه سایر حوزه‌ها از جمله حوزه‌های سیاسی، اداری و حقوقی تحت تأثیر این روند قرار خواهند گرفت (همان: ۵۰). لذا تقسیم کار اجتماعی، عمومی تر از تقسیم کار اقتصادی است. به عبارت دیگر تمایزپذیری مشاغل، تعدد نقش‌ها و فعالیت‌های صنعتی نمودی از تمایزپذیری اجتماعی است. همچنین دورکیم تفکیک و تمایز اجتماعی را مقدم بر تفکیک و تمایز در بخش‌های اقتصادی می‌داند.

برای اینکه بتوان تقسیم کار را به طور عینی مورد بررسی قرار داد، تنها روش این است که ابتدا آن را به صورت نظری مورد مطالعه قرار دهیم و بررسی کنیم که فائده آن چیست و به چه چیزی وابسته است. لذا برای این که تقسیم کار و تفکیک اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم، می‌باید آن را به روشنی تعریف نموده و سپس کارکردها و علل به وجود آورنده‌اش را مشخص کنیم (همان: ۵۵). به نظر دورکیم کارکرد یا وظیفه، رابطه موجود میان حرکات و جنبش‌های حیاتی و برخی از نیازهای سازواره است (همان: ۶۳). ارزش کلمه کارکرد در این است که واجد معنای تناظر و ارتباط است و در عین حال به پیش‌داوری نمی‌پردازد و نمی‌گوید که تناظر مورد بحث به چه ترتیبی برقرار شده است و همچنین نمی‌گوید که آیا تناظر نتیجه تطبیق و همسازی عمدی و مدرک قبلی است و یا زاده آرایش و تنظیم امور، بعد از وقوع عمل است. به نظر وی تقسیم کار فزاینده نیروی مولد و مهارت کارگر و نیز شرط لازم بسط و توسعه عقلانی و مادی جوامع و سرچشمه تمدن است (همان: ۶۴). دورکیم در جستجوی فهم کارکرد تقسیم کار به همبستگی اجتماعی می‌رسد. وی معتقد است تقسیم کار سبب یگانگی اجتماعی می‌شود (همان: ۸-۷۷). لذا چنین به نظر می‌رسد که کارکرد اساسی تقسیم کار، ایجاد همبستگی در جوامع است. دورکیم در پی مشخص کردن آن است که همبستگی ناشی از تقسیم کار تا چه حد به انسجام و ادغام عمومی جامعه یاری می‌رساند. تنها از این طریق است که معلوم می‌شود تقسیم کار تا چه حد لازم است و این که آیا عامل اساسی وفاق اجتماعی است، یا فقط شرط فرعی و ثانوی آن می‌باشد.

از آنجا که همبستگی اجتماعی یک پدیده عینی نیست، به شاخص‌هایی نیاز است تا بتوان آن را اندازه‌گیری نمود و با توجه به این که همبستگی اجتماعی پدیده‌ای اجتماعی است، لذا نمود آن نیز می‌باید در سطح اجتماعی جستجو شود. به نظر دورکیم حقوق و نمودهای حقوقی، همان شاخص‌ها و علائم خارجی تقسیم کار اجتماعی هستند که امر بیرونی تلقی می‌گردند (همان: ۷۹). قواعد حقوقی به دو نوع عمده تقسیم می‌شوند. نوع اول

قواعدی که دارای ضمانت اجرایی سازمان یافته‌اند و دربرگیرنده حقوق جزا هستند. نوع دوم قواعدی که فقط واجد ضمانت اجرای جابره و حاوی حقوق مدنی، حقوق تجاری، آیین دادرسی، حقوق اداری و حقوق اساسی می‌باشند. از سوی دیگر ضمانت اجرای این دو نوع قواعد نیز مطابق با آنهاست: دسته‌ای اساساً مبتنی بر رنج و دردند و یا حداقل بر پایه تخفیف عامل عمل استوارند. و دسته دیگر از ضمانت اجراها، لزوماً حاوی رنج و مشقت عامل نمی‌باشند، بلکه مبتنی بر اعاده اشیاء به حالت سابق‌اند (همان: ۴-۸۳). هر یک از این دو نوع قاعده با نوعی همبستگی اجتماعی متناظر است (همان: ۸۵). اولی با همبستگی مکانیکی (سازوکاری) یا همبستگی از راه تشابه (همان: ۸۶) و دیگری با همبستگی ناشی از تقسیم کار یا همبستگی ارگانیک (سازواره‌ای) متناظر است (همان: ۱۳۱). همبستگی ارگانیک یا سازواره‌ای را که مبتنی بر تمایز اجتماع افراد است، در قیاس با اندام‌های موجود زنده، ارگانیک می‌نامند. در این نوع همبستگی اگر چه افراد با یکدیگر همانند نیستند، اما به دلیل وظایف خاصی که به عهده می‌گیرند، به یکدیگر وابسته می‌گردند و برای ادامه حیات جامعه لازم می‌باشند. بنابراین در همبستگی نوع اول به نسبت عکس شخصیت فردی و در همبستگی نوع دوم، به نسبت مستقیم، این شخصیت تغییر می‌کند (همان: ۱۳۲).

هر چه تقسیم کار در جامعه پیچیده تر می‌شود، جامعه به طرف تخصصی شدن بیشتر سوق پیدا می‌کند (همان: ۱۴۷). در نتیجه وجدان جمعی (عمومی) ضعیفتر می‌گردد و جای کمتری را در وجدان فردی اشغال می‌کند (همان: ۱۴۹). یکی از مسائلی که در اینجا قابل ذکر است، این است که برخلاف همبستگی مکانیکی، سنگینی قید و بند کمتر از زمانی است که جامعه با تمامی وجودش بر دوش ما سنگینی می‌کند، یعنی در شغل خود نیز جای زیادتری برای فعالیت آزاد و ابتکار داریم (همان: ۱۵۳). حال این سؤال مطرح می‌شود که علل تقسیم کار چیست؟ به نظر دورکیم رنگ‌باختن ساخت قطاعی ساخت سازمان یافته، تقسیم کار را توسعه می‌دهد. بی تردید وقتی تقسیم کار به وجود آمد، می‌تواند واپس روی ساخت قطاعی را تسریع کند، اما اصل واپس روی نخست باید ظاهر شده باشد (همان: ۲۹۸). دورکیم علل توسعه تقسیم کار و انتقال جوامع را از همبستگی مکانیکی به همبستگی ارگانیک در تراکم جمعیتی جستجو می‌کند. در واقع تراکم جمعیتی سبب تفکیک اجتماعی و تفکیک بخش‌های مختلف جامعه می‌شود. پس در این مرحله تراکم جمعیت سبب تراکم اخلاقی می‌شود که حاصل تراکم روابط بین افراد است. جامعه با تراکم خود موجب توسعه تقسیم کار می‌گردد.

گرچه تقسیم کار در مرحله بعد خود مددکننده تراکم اجتماعی است، اما پیشرفت آن مرهون پیشرفت در تراکم اجتماعی است (همان: ۳۰۱). اما ابعاد اجتماعی و تراکم جامعه سبب توسعه تقسیم کار نمی‌شوند، بلکه به بیان دورکیم ضرورت آن را به اثبات می‌رسانند. در واقع، این دو امر تقسیم کار را تحقق نمی‌بخشند، بلکه علت موجهه و تعیین کننده آنها (همان: ۳۰۳). در اینجاست که دورکیم ملهم از نظریه داروین و با تشبث به نظریات زیست‌شناختی، سعی می‌نماید که مکانیزم این امر را روشن سازد.

دلیل آنکه توأم با بزرگ‌تر و متراکم‌تر شدن ابعاد جوامع، تقسیم کار افزون‌تر می‌شود، این است که در این جوامع مبارزه برای زندگی شدیدتر است. در اینجا چون اینان با وسایل مختلف نیازهای یکسانی را ارضا می‌کنند، ناگزیر کم و بیش درصدد تعدی به یکدیگر برمی‌آیند. اکنون به آسانی می‌توان دریافت که هر نوع تراکم توده اجتماعی، به‌خصوص هنگامی که با افزایش جمعیت همراه باشد، موجب به کرسی نشستن تقسیم کار می‌شود (همان: ۹-۳۰۷). هنگامی که همبستگی اجتماعی مکانیکی در جامعه شروع به فروپاشی می‌نماید، به دلیل اینکه سازواره‌های مشابه ناگزیر با یکدیگر برخورد می‌کنند و با هم به مبارزه برمی‌خیزند، هر یک تلاش می‌نمایند، جانشین دیگری شود (همان: ۱۱-۳۱۰). در اینجاست که دورکیم معتقد است که تمایزپذیری مشاغل اقتصادی، متأخر از تمایزپذیری اجتماعی است (همان: ۳۱۱). به نظر وی این تقسیم کار و تفکیک اجتماعی سبب انطباق فرد با محیط پیرامون خودش می‌شود که خود شامل محیط اجتماعی و محیط طبیعی است. اما تقسیم کار و تفکیک اجتماعی براساس طرح از پیش ساخته و مشخص نیست، بلکه در جریان یک فرایند طبیعی و به تدریج شکل می‌گیرد (همان: ۳۱۲).

هنگامی که مشاغل از یکدیگر تفکیک شده و تقسیم می‌گردند، لازم است با یکدیگر دارای رابطه دائم باشند و این رابطه دائم و متقابل سبب توافق بین آنها می‌گردد (همان: ۳۱۷). پس افراد در عین اینکه همانند یکدیگر نیستند، به سهم خود در حیات همگانی مشارکت می‌نمایند. اما این تفاوت خود حاکی از امر دیگری نیز هست و آن مسأله آزادی فردی در پرتو تفکیک اجتماعی است. از آنجا که تفکیک یا تمایزپذیری اجتماعی تنها در جوامع جدید که در آنها فرایند تقسیم کار روی می‌دهد، صورت می‌پذیرد، قابلیت تغییر فردی افزایش می‌یابد و این تغییر در صورتی افزایش می‌یابد که وجدان جمعی یا مشترک عقب‌بنشیند (همان: ۳۲۴). لذا هم زمان با واپس روی وجدان جمعی، وجدان فردی قوت می‌گیرد و فرد به نوعی از استقلال رأی و عمل نائل می‌شود (همان: ۳۷۵).

شخصیت فردی با پیشرفت تخصص آغاز نشده است، بلکه همراه با تقسیم کار توسعه می‌یابد. در واقع شخصی بودن عبارت از این است که فرد منبع مستقل عمل باشد (همان: ۴۶۲). بنابراین، از راه تقسیم کار است که فرد بار دیگر به وابستگی‌اش در قبال جامعه و دیگران آگاه می‌شود. همین تقسیم کار منشاء نیروی ملاحظه‌کاری و خویشتن‌داری او می‌شود. دورکیم در پیشگفتار چاپ دوم کتاب، بحثی در باره گروه‌های شغلی مطرح نمود. در واقع بحث وی این است که در شرایط تغییر یافته جامعه صنعتی که وجدان‌های فردی تقویت شده و رشد می‌یابد، امکان آن هست که فردگرایی افراطی‌تر از آنچه که برای تقسیم کار در جامعه ضروری است، به وجود آید و لذا هنجارهایی پدید آیند که فعالانه رفتار خودپرستانه تنظیم‌نشده را تشویق می‌کنند. وی در شرایط تغییر یافته جامعه صنعتی نیاز به ایجاد نوع ویژه‌ای از سازمان احساس می‌کند. این سازمان‌ها که همان صنف یا گروه شغلی است، میانجی میان فرد و دولت هستند (همان: ۱۰-۶). لذا نقش سازمان‌های حرفه‌ای و اصناف، پر کردن خلأ اخلاقی که به وسیله هرج و مرج بازار بر جای مانده است، می‌باشد. این سازمان‌ها در چارچوب نظارت قانونی دولت استقلال داخلی خواهند داشت.

بخش عمده نوشته‌های بعدی دورکیم نشان‌دهنده پردازش موضوعاتی است که نخستین بار در کتاب تقسیم کار اجتماعی مطرح شده است (Giddens, ۱۹۷۱، ۸۲). تقسیم کار نخستین فرمول‌بندی نظام‌مند دورکیم را هم درباره تفاوت‌های جوامع ماقبل صنعتی با جوامع صنعتی و هم در مورد اساس همبستگی اجتماعی در جوامع صنعتی تشکیل می‌دهد. وی عملاً با توصیف جوامع ماقبل صنعتی به‌عنوان جوامع مکانیکی و جوامع صنعتی به جوامع ارگانیکی، نظریه تونیس را به طور تعمّدی وارونه ساخت. به عبارت دیگر در تقسیم کار، پاسخ دورکیم در مورد تأثیر تغییر ساختار ناشی از گسترش تقسیم کار بر همبستگی اجتماعی متمرکز گردیده است (کیویستو، ۴: ۱۳۷۸-۱۳۳). به نظر استوارت هیوز، دورکیم در مطالعات اجتماعی خود، از ورود به مباحث مابعدالطبیعی خودداری کرده است (هیوز، ۵۰: ۱۳۶۹-۲۴۹). همچنین وی از روش تجربی به عنوان شیوه برخورد پیروی نموده است (همان: ۲۵۱). در تقسیم کار اجتماعی دورکیم، اسپنسر را مورد انتقاد قرار می‌دهد که منظور خود را از سادگی جامعه اظهار نداشته و جامعه ساده را با نوع ابتدایی بودن سازمان یکی می‌پندارد. بر این اساس وی تعریف خاص خود را از سادگی جامعه بیان می‌کند. به نظر وی، منظور از جامعه ساده یا بسیط جامعه‌ای است که شامل اجتماعات ساده‌تر از خود نباشد. جامعه بسیط، جامعه‌ای است که نه تنها در حال حاضر یکپارچه است و شامل اجتماعات بسیط‌تر از خود نیست، بلکه در آن هیچ اثری از تقسیمات قبلی دیده نمی‌شود.

به نظر گوی روشه این تعریف نسبت به تعریف اسپنسر به طور واضح تری مفهوم سادگی را بیان کرده است (روشه، ۱۳۷۵: ۴-۵۳).

تقسیم‌بندی جوامع توسط دورکیم نسبت به تقسیم‌بندی اسپنسر دارای اصالت بیشتر است زیرا بر خلاف طبقه‌بندی اسپنسر از جوامع - که به نظر می‌رسد بین آنها هیچ ارتباطی وجود ندارد- در طبقه‌بندی دورکیم، جوامع با همبستگی‌های مکانیکی و ارگانیکی کاملاً به یکدیگر پیوسته‌اند. به بیان دقیق‌تر تحول تعاون و همکاری با پیچیدگی متزاید جوامع پیوستگی دارد. همچنین بر خلاف اسپنسر که گمان می‌کرد با گسترش جامعه صنعتی، به تدریج مقررات از بین رفته و اقتدار سیاسی محو می‌شود، دورکیم معتقد بود که برعکس، جامعه صنعتی ایجاب می‌کند تا مراجع متنوع اقتدار، مقررات وسیع‌تر و پیچیده‌تری فراهم آورند که جامعه با همبستگی مکانیکی بدان احتیاج نداشته است. از سوی دیگر یکی دیگر از دستاوردهای جامعه‌شناختی دورکیم این است که وی نشان داده است که خودمختاری روزافزون افراد که با پیشرفت تقسیم کار همراه است، به یک نوع سازمان اجتماعی وابسته است و برعکس نظر اسپنسر که خودمختاری فرد را در نفی هنجارها و مدل‌ها و کنترل اجتماعی می‌دید، دورکیم مطرح می‌نمود که رشد خودمختاری افراد نتیجه مستقیم انحلال سازمان اجتماعی نیست، بلکه برعکس نتیجه الزامات کارکرد نوع معینی از جامعه کلی می‌باشد (همان: ۷-۵۶). اما علی‌رغم محاسن فوق، برخی بررسی‌ها و انتقادات به جنبه‌های ضعیف کتاب، هم به لحاظ نظریه‌ای و هم به لحاظ روش‌شناختی تأکید دارند.

به نظر ریمون آرون، حقانیت دورکیم در طرح مسأله بدین صورت که علت توسعه همبستگی اندامی یا تمایزپذیری اجتماعی چیست، مسلم نیست. به نظر وی پیدا کردن علت نمودی - که بسیط و مجزا نبوده، جنبه‌ای از مجموعه جامعه است - از قبل، امری نامسلم و شاید هم نامحتمل باشد (آرون، ۱۳۶۳: ۲۴). وی در تقسیم کار، واقعیت اجتماعی را از بعد الزام و خارجی بودنشان مورد بررسی قرار می‌داد و علاقه بسیار به مطالعه عملکرد نظام قضایی داشت، گرچه بعدها نظریه‌هایش را به نحوی اساسی تغییر داد (کوزر، ۱۳۶۸: ۱۸۸). وی به لحاظ نظری خود را به روشن‌اندیشی و هم به اثبات‌گرایی وابسته می‌دانست (همان: ۲۱۴) و بر این اساس وی به مسأله نظم و وحدت در هیئت اجتماعی دلبستگی زیاد داشت. بر این اساس دورکیم در بسیاری از نوشته‌هایش از جمله تقسیم کار اجتماعی، یک گرایش محافظه‌کارانه و بی‌توجه به کارکردهای آفریننده کشمکش دارد (همان:

۲۴۳). وی در تقسیم کار اجتماعی سعی نمود تا میان علت (تراکم فزاینده اخلاقی) و کارکرد (یکپارچگی اجتماعی) فرق بگذارد، اما به نظر کوهن، وی اغلب این دو را مخلوط نموده است:

«استدلال دورکیم بدین شکل است که تراکم اخلاقی به رقابتی منجر می‌شود که نظم اجتماعی را تهدید می‌کند، اما رقابت از سوی دیگر به تخصصی شدن وظایف، وابستگی به هم و اشتیاق فزاینده به پذیرش تکالیف اخلاقی می‌انجامد. گذر به نظم جدید آگاهانه و یا با خرد ناخودآگاه صورت نمی‌گیرد، بلکه موجد آن تقسیم کار است که برای احیاء تقویت نظم ضروری است، در غیراین صورت رقابت افسارگسیخته نظم اجتماعی را تخریب خواهد کرد. بنابراین این سؤال باقی می‌ماند که آیا تهدید بر هم خوردن نظم و یا نیاز به نظم است که باعث تقسیم کار می‌شود» (توسلی، ۱۳۶۹: ۲۱۵).

لذا می‌توان تحلیل دورکیم را در تقسیم کار اجتماعی نوعی تحلیل فرجام‌گرا نامید (همان: ۲۱۵). از طرفی مفاهیم دورکیم در باب وجدان جمعی و همبستگی در کتاب تقسیم کار اجتماعی، کلی است (پوپ، ۱۳۷۹: ۸۹). در نظریه تقسیم کار دورکیم در خصوص آنومی نیز محدودیت‌هایی وجود دارد. او تقسیم کار را ذاتاً سرچشمه همبستگی می‌داند. به نظر او اگر تقسیم کار موجب تعارض شود، یا به علت این است که جامعه در حالت گذار و تحول است، یا دال بر وجود حالت بیمارگونه نظم اجتماعی است. به نظر آتونی گیدنز این نظریه به نوبه خود به تشبیه زیست‌شناختی مربوط می‌شود که کراراً در تقسیم کار اجتماعی به کار رفته است (گیدنز، ۱۳۶۳: ۹۳). همچنین وی بر آن بود که تقسیم کار به شرط آنکه نابرابری‌های خارجی را بر طرف کند، میان گروه‌های شغلی براساس اخلاق تنظیم می‌شود و این امر سبب شد که وی به عواملی که ممکن است مانع از میان رفتن نابرابری‌های خارجی شوند، چندان توجهی ننماید. او بر این اعتقاد بود که با استقرار همبستگی ارگانیکی، کافی است که با اندک فشاری از جانب دولت، نابرابری‌های اجتماعی به طور خودبه‌خودی از میان برود. این تجربه عملی که سازمان‌های صنفی در جوامع غربی به شیوه مورد نظر و پیش‌بینی شده دورکیم تحول نیافتند، خود گواهی بر وجود پایدار تعارض در تقسیم کار می‌باشد (همان: ۴-۹۳).

از دیگر انتقادات بر دورکیم این است که آگاهی‌های فرد به طور غیرمستقیم مورد توجه قرار می‌گیرد و همان‌طور که گفته شد، تغییرات آن وابسته به تغییرات در سطوح اجتماعی و فرهنگی است (ریترز، ۱۳۷۳: ۷-۹۳). از جهتی دیگر وی به مباحثی همچون تفاوت نژادی، طبقه و جنس (یا جنسیت) توجهی نمی‌کند و بحثی ندارد. سازگار با اندام‌وارگی‌اش، او بر تفاوت‌های افراد (سلول‌ها) و مشاغل (اندام‌ها) و رابطه آنها برای

کل وحدت یافته، یعنی جامعه، تمرکز کرده است. به علاوه بحث وی در باره افراد، مشاغل و جامعه انحصاراً به مردان برمی گردد. زنان خارج از جامعه هستند و بنابراین بخشی از موضوع مطالعه دور کیم به شمار نمی آیند (Lehmann, ۱۹۹۳: ۹).

تالکوت پارسونز و تفکیک اجتماعی

سرآغاز تمامی نظریه پارسونز که در چارچوبی وسیع نیز مطرح می شود مفهوم کنش اجتماعی است. کنش اجتماعی در معنای پارسونزی آن، همه رفتارهای انسانی را در برمی گیرد که انگیزه و راهنمای آن معنایی است که کنشگران آنها را در دنیای خارج کشف می کنند، معنایی که توجه را جلب می کنند و به آن پاسخ می دهند (روشه، ۱۳۷۶: ۵۶). نظریه کنش پارسونز توجه قابل ملاحظه‌ای به تفکیک ساختاری معطوف می دارد (Tiryakian, ۱۹۸۵: ۱۱۸). در این نظریه، پارسونز «کل گرایی و فرد گرایی را که به ترتیب با نام‌های دور کیم و وبر پیوند دارند، در هم می آمیزد (کرایب، ۱۳۷۸: ۵۳). وی خود نیز به این امر اذعان دارد که وام‌دار نظریات این دو متفکر و نیز آلفرد مارشال و دیگران است (پارسونز، ۴۳: ۱۳۷۳-۲۲۹). از دیدگاه وبر، جامعه‌شناسی علم مطالعه کنش‌های افراد در رابطه آنها با یکدیگر در اجتماع می‌باشد. دور کیم به معنای توجه داشت، اما از دیدگاه او مهم‌ترین معناها موجودیتی فراتر از افراد دارند. برای وی معنای شامل نوعی وجدان جمعی بودند که افراد می‌بایست از طریق آنها اجتماعی شوند. لذا وبر و دور کیم هر دو به مطالعه معنایی یا افکار مردم می‌پرداختند (کرایب، ۱۳۷۸: ۳-۵۲). منتهی نقطه شروع و عزیمت هر یک متفاوت بود. یکی از فرد شروع می‌کرد و دیگری از اجتماع. پارسونز سعی نمود این دو را به نحوی با یکدیگر تلفیق کند. اول آنکه دنیای اجتماعی را از زاویه افکار مردم، به خصوص هنجارها و ارزش‌ها مشاهده کرد و دوم با بهره گرفتن هم‌زمان از رهیافت‌های کل‌گرا و فردگرا، به سازماندهی کنش‌های فردی در نظام کنش پرداخت. در نظریه پارسونز فکر نظام استعاره‌ای از ارگانسیم زیست‌شناختی یا نظام زنده است (همان: ۵۳) و عمدتاً وی ایده نظام را با کمک از زیست‌شناسی و به ویژه فیزیولوژی تبیین می‌کند (پارسونز، ۱۳۷۳: ۲۳۷). در هر حال، کنش پارسونزی همیشه در چهار زمینه قرار می‌گیرد:

۱. زمینه‌های زیستی یعنی ارگانسیم عصبی - جسمی.

۲. زمینه روانی که همان شخصیت است.

۳. زمینه اجتماعی یعنی کنش متقابل بین بازیگران اجتماعی و گروه‌ها.

۴. زمینه فرهنگی یعنی هنجارها، مدل‌ها، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها (روشه، ۱۳۷۵: ۱۶۲).

این کنش‌ها را در سطح تحلیلی یا نظری می‌توان از یکدیگر متمایز نمود، ولی در واقعیت، در عینیت ما همواره ترکیبی از اینها را می‌بینیم. ما از مفهوم کنش به نظام کنش می‌رسیم. مفهوم نظام به نظر پارسونز، مفهومی جهانی برای تمامی علوم است. مفهوم نظام چیزی جز کاربرد انسجام منطقی گفتارهای جامع نیست. بنابراین تحلیل نظام‌مند یا نظام‌مند سازی، یعنی تبدیل داده تجربی به گفتارهای جامع یا نظری، که دارای پیوستگی و وابستگی متقابل منطقی هستند (همان: ۱۶۳). اما این نظام‌ها را در چند سطح می‌توان از یکدیگر متمایز ساخت:

۱. بالاترین سطح: همه نظام‌های زنده

۲. دومین سطح: نظام‌های کنش، شامل همه چیزهای موجود در کنش بنیادی

۳. سومین سطح: خرده نظام‌های کنش شامل زیست‌شناختی، شخصیتی، فرهنگی و اجتماعی

۴. چهارمین سطح: خرده نظام‌های خرده نظام‌ها

خرده نظام‌های نظام اجتماعی عبارتند از نظام‌های سیاسی، نظام جامعه‌پذیری، اجتماعی، اقتصادی.

۵. سطح پنجم: خرده نظام‌های خرده نظام‌های خرده نظام‌ها. روشن‌ترین مثال در این سطح به عرصه اقتصاد

تعلق دارد: خرده نظام پیمان‌های اقتصادی، خرده نظام‌های سرمایه‌سازی... (کرایب، ۱۳۷۸: ۹-۵۸).

هر کدام از چهار خرده نظام کنش، دارای منطق درونی خاص خود است و مرزهایی دارد که آن را از دیگران متمایز می‌سازد (روشه، ۱۳۷۵: ۱۶۴). به نظر وی هر نظامی در هر سطحی برای آنکه به حیات خود ادامه دهد، باید چهار نیاز یا پیش‌نیاز را برآورده کند، که در هر موردی یک زیرمجموعه تخصصی تکوین پیدا می‌کند تا هر یک از این پیش‌نیازها را برآورده کند. این چهار پیش‌نیاز یا پیش شرط‌های کارکردی عبارتند از: انطباق پذیری، دستیابی به هدف، یکپارچگی، حفظ الگو (کرایب، ۱۳۷۸: ۵۹).

خرده نظام‌های کنش در نظریه پارسونز دارای خصوصیت دیگری نیز هستند و نظم حاکم بر آنها مبتنی بر مراتب کنترل سیرتیک است که چهار نظام فوق در رده‌های مختلف آن قرار دارند (روشه، ۱۳۷۵: ۱۶۴). سلسه مراتب سیرتیک در نظریه پارسونز در آن واحد اصل مهم یگانگی و دگرگونی است (روشه، ۱۳۷۶: ۸۸). براساس این سلسله مراتب سیرتیک، نظام زیستی در پایین سلسله مراتب قرار می‌گیرد، سپس نظام شخصیتی و پس از آنها نظام اجتماعی و نظام فرهنگی هر یک پس از دیگری قرار گرفته‌اند (روشه، ۱۳۷۵: ۱۶۵). به موجب

یک اصل بنیادی سیرنتیک، اجزایی که از لحاظ اطلاعات غنی ترند به اجزایی که انرژیشان بیشتر است، اعمال نظارت (کنترل) می کنند. لذا اجزای پر انرژی تر در پایین سلسله مراتب جا دارند و در آنجا نقش عامل های کنش را ایفا می کنند. اجزای پر اطلاعات تر در بالای سلسله مراتب جا دارند و نقش عامل های نظارت کننده کنش را ایفا می کنند. پارسونز این اصل سیرنتیکی را در همه نظام های کنش معتبر می داند (روشه، ۱۳۷۶: ۸۹). دو نظامی که در پایین سلسله مراتب سیرنتیکی کنترل است، در سطح فردی است و دو نظام دیگر مربوط به جمع می شود (روشه، ۱۳۷۵: ۱۶۶). به نظر پارسونز نظام اجتماعی نظامی باز است که دائماً با محیط خود در ارتباط است (همان: ۱۷۰). همان طور که پیش تر گفته شد، هر نظام دارای چهار کارکرد است که در واقع چهار مسأله سازگاری است که هر نظام با آن روبروست. پارسونز این چهار مسأله را الزامات کارکردی نظام اجتماعی می نامد.

با توجه به رویکرد سیرنتیکی پارسونز، چهار کارکرد (حفظ الگوهای فرهنگی، یگانگی یا انسجام، دستیابی به هدفها و سازگاری) خصلت نظم سلسله مراتب سیرنتیکی را بر حسب درجات کنترل سیرنتیکی دارا هستند. دو کارکرد اول (حفظ الگوی فرهنگی و یگانگی) در بالای مقیاس کنترل قرار دارند و دو کارکرد دوم (هدف یابی و تطابق یا سازگاری) به دلیل اینکه در ارتباط مستقیم با واقعیات ملموس و محسوس سازمان اجتماعی هستند، در پایین مقیاس کنترل قرار دارند. هر کدام از این کارکردها نیز با نظم مبتنی بر سلسله مراتب اجزای ساختی متناظر هستند. کارکرد حفظ الگوهای فرهنگی با اجزای ساختی ارزش ها، کارکرد یگانگی با اجزای ساختی هنجارها، کارکرد دستیابی به هدفها با اجزای ساختی جماعات و در نهایت کارکرد سازگاری یا تطابق با اجزای ساختی نقشها متناظر می باشند (همان: ۱۷۱).

نظریه تکاملی پارسونز متکی بر قیاس با ارگانسیم های زیست شناختی می باشد، یعنی بر پایه شیوه ای که یک سلول تقسیم و تکثیر می شود. به نظر پارسونز تکامل جامعه انسانی همچون سلولی است که به دو و سپس چهار سلول و الی آخر تقسیم می شود. جوامع ساده را می توان سلول واحد تلقی کرد که به چهار خرده نظام از نظام های عمومی کنش تقسیم می شوند، و سپس هر یک از اینها نیز تقسیم می شوند. این فرایند در سه مرحله انجام می گیرد: خرده نظام جدید خود را متمایز می کند، آرایش جدید در معرض فرایند سازگاری و یکپارچگی مجدد قرار می گیرد، و سرانجام در بالاترین سطح سیرنتیکی، نظام عمومی تری از ارزشها استقرار می یابد، نظامی از ارزشها که خرده نظام جدید را در بر می گیرد (کرایب، ۱۳۷۸: ۶۴). پس تفاوت جامعه سنتی و جامعه

پیچیده در آن است که در جامعه اول چهار خرده‌نظام کارکردی کمتر متمایزند و به خصوص همین مجموعه ساختی در آن واحد چیزی بیش از یک کارکرد را ایفا می‌کند (روشه، ۱۳۷۵: ۱۷۴). پس برای آنکه در یک سازمان اجتماعی تفکیک به وقوع بپیوندد، می‌باید توانایی تطابق عمومی بیشتری داشته باشد. این تطابق با واقعیات بیرونی و درونی، با موقعیت ثابت و یا تغییرات آهسته و تدریجی و ناگهانی است. تطابق به نظر پارسونز انفعالی نیست، بلکه صورتی از خلاقیت و نوآوری است. در نتیجه موجود زنده‌ای که توانایی تطابق بیشتری نسبت به دیگری دارد، بیشتر امکان بقا و پیشرفت را می‌یابد (روشه، ۱۳۷۵: ۵۹). در واحدهای صنعتی جدید، کار با کارایی و عقلانیت بیشتر صورت می‌گیرد و بهره‌وری افزایش می‌یابد، ضمن آنکه خانواده‌نگامی که از کارکردهای اقتصادی خود معاف می‌گردد، کارکردهای جامعه‌پذیری خود را با کارایی بیشتری انجام می‌دهد (کرایب، ۱۳۷۸: ۶۵).

به نظر پارسونز پدیده تفکیک از طریق دو فرایند متفاوت تقطیع^۱ و تخصیص^۲ عمل می‌کند. تقطیع شامل پیدایی و تکثیر خرده‌جماعت‌های جدید است که کارکرد نهایی را که قبلاً توسط یک جمع صورت می‌گرفت، بین خود توزیع می‌کنند. متناسب با تقطیع، نوعی تخصیص فرهنگ‌هنجاری به وجود می‌آید. هر خرده‌جماعت در واقع عناصر فرهنگی معینی را مجدداً تعریف می‌کند، به نحوی که مشخص و خاص باشد. مثلاً تعریف مجدد ارزش‌ها و هنجارها برای نقش‌های جدیدی که در خرده‌جماعت‌های جدید به منظور اهداف تازه‌ای که دارند، به وجود می‌آید (روشه، ۱۳۷۵: ۵-۱۷۴). فرایند تقطیع ساخت‌ها و تخصیص فرهنگ مسائل انسجام و یگانگی را مطرح می‌کند. هر دفعه که ساخت‌های نوین به وجود می‌آیند، شیوه‌های نوین برای هماهنگی به دست می‌آید (همان: ۱۷۵).

پارسونز بین دو نوع تغییر تفاوت قائل می‌شود: یکی تغییر در تعادل و دیگری تغییر در ساخت. پویایی تعادل فرایند نادگرگونی است، بیان شیوه کارکرد هر جامعه‌ای بدون آنکه لزوماً در آن تغییر ساخت پدید آید. در جامعه‌شناسی پارسونز تغییر اجتماعی به دو صورت متمایز ملاحظه شده است. یکی به صورت آنچه که پارسونز تغییرات ساخت می‌نامد و دیگری به صورت تغییراتی بلندمدت (روشه، ۱۳۷۶: ۱۱۳). به نظر پارسونز تغییر تعادل پدیده‌ای طبیعی است، اما تغییر ساختی این چنین نیست (روشه، ۱۳۷۵: ۱۷۶). منشأ تغییرات ساختی

۱. segmentation

۲. specification

اگر در درون جامعه باشد، درون‌زا و اگر در بیرون از جامعه باشد، برون‌زا است. تغییرات وراثتی زیستی، تغییرات محیط طبیعی و تغییرات تکنولوژی عوامل برون‌زا هستند، اما تشخیص عوامل درون‌زای تغییرات ساختی مشکل‌تر است. پارسونز در میان عوامل درون‌زا نقش تنش‌ها را در جامعه بسیار مهم می‌داند (روشه، ۱۳۷۶: ۱۴-۱۱۳). حال برای آنکه تغییر ساختی در جامعه رخ دهد، می‌باید برخی شرائط فراهم گردد:

۱. تنش در درون نظام آن قدر باید نیرومند باشد تا انگیزه لازم برای تغییر دادن وضعیت را ایجاد کند.
۲. باید مکانیسم‌های مؤثری برای درهم شکستن مقاومت کسانی که منافع در حفظ وضع موجود دارند، به وجود آید.
۳. باید الگوی جامعه‌ای نو، واقع‌گرا و تحقق‌یافتنی به روشنی در چشم‌انداز موجود باشد.
۴. باید مجموعه‌های جدیدی از مصوبات به تدریج به وجود آید تا هنجارهای نو و رفتارهای نو را پاداش داده و زمینه را برای دست کشیدن از سنت‌های رفتارهای گذشته آماده سازد.
۵. عوامل تغییر باید در سلسه مراتب سیرنتیک به بالاترین سطح ارتقاء پیدا کند، یعنی به سطح نمادها و ارزش‌ها برسد (همان: ۱۱۵).

در نهایت شاید بتوان گفت که فرایند دگرگونی اجتماعی از نظر پارسونز چهار عنصر را در بر می‌گیرد:

۱. تفکیک و افتراق فزاینده چهار نظام کنش انسانی از یکدیگر؛
 ۲. تفکیک و افتراق فزاینده در درون چهار زیرنظام کنش؛
 ۳. مسائل مربوط به انسجام زیرنظام‌های افتراقی و بحران‌ها و حل و فصل‌های مربوط به آنها؛
 ۴. ایفای انطباقی ظرفیت بقای هر یک از زیرنظام‌ها در رابطه با محیط اطراف (همیلتون، ۱۳۷۹: ۱۵۸).
- مانند سایر نظریه‌پردازان، نظریات پارسونز نیز دارای نقاط قوت و ضعف می‌باشد. کار پارسونز تلاش وقفه‌ناپذیر برای ارائه یک نظریه عمومی در جامعه‌شناسی همچون نظریات عمومی در علوم طبیعی و همچنین روان‌شناسی می‌باشد. وی تلاش نمود تا با ادغام نظریات دورکیم و وبر عملاً ساختارهای خرد و کلان را در دو سوی یک پیوستار به یکدیگر مرتبط سازد و با نظریه‌ای اگرچه پیچیده، پیچیدگی‌های جهان اجتماعی را تبیین نماید. گوی روشه معتقد است که پارسونز تمام اشکال جبرگرایی اجتماعی را نفی می‌کند (روشه، ۱۳۷۵: ۶۴). اما در کنار این محسنات، نقاط ضعفی وجود دارد و انتقادات جدی نیز بر نظریه وی وارد شده است. به نظر آلوین گولدنر مبنای تخیلاتی که مفاهیم روئینایی نظریات پارسونز را می‌سازد، یک اعتقاد متافیزیکی غیر قابل تغییر

می‌باشد که جهان را یک پارچه پنداشته است (گولدنر، ۱۳۶۸: ۲۲۳). رابرت لیلیانفلد (۱۹۷۸)، نظریه نظام‌ها را از جهات مختلف مورد انتقاد قرار داده است. به نظر وی نظریه نظام‌ها پس از کاربرد، در جامعه‌شناسی نیز مانند رشته‌های دیگر ناکام بوده است. این نظریه کلیت فراگیر خود را تنها از طریق انتزاع و نادیده گرفتن موارد خاص، عینی و ذاتی به دست می‌آورد (ریترز، ۱۳۷۴: ۲-۵۴۱). برخی از جامعه‌شناسان معتقدند که الگوی پارسونز از زندگی اجتماعی، با تأکیدش بر تعادل، تبادل متوازن و مناسبات کارکردی، نمی‌تواند از تغییر و تضاد اجتماعی سردرآورد. دارندورف آن را به نوعی ناکجاآباد تشبیه می‌کند (کرایب، ۱۳۷۸: ۵۶). برخی آن را نظریه‌ای می‌دانند که دارای نوعی یکسونگری محافظه‌کارانه ذاتی است (همان: ۶۷).

همچنین رابرت مرتون بر این نظر بود که تأکید بر وحدت و تعادل کارکردی توجه را از مسائل مربوط به درجه وحدت و تعادل و فرایندهای به وجود آورنده آنها دور خواهد ساخت (کرایب، ۱۳۷۸: ۶۸). به نظر وی کار پارسونز در ایجاد نظریه تحلیلی انتزاعی نادرست بود، زیرا خوش‌بینی پارسونز در مقاله سال ۱۹۴۵، در موجه بودن چارچوب اصلی چنین نظامی کاملاً غیر موجه است. به نظر مرتون این نوعی اتلاف تلاش فکری است. به عبارت دیگر وی این را تلاشی ناپخته برای ساختن یک نظریه تحلیلی سطح بالا (همیلتون، ۱۳۷۹: ۱۱۷) ارزیابی می‌کند. اما یان کرایب معتقد است که عمده انتقادات بر نظریه پارسونز، در خصوص ناکامی آن در بررسی تفاوت‌های میان نظام‌های زنده زیست‌شناختی و نظام‌های اجتماعی است. و نتیجه این ناکامی این است که نظریه‌ای در باب اشخاص به نظریه‌ای در باب جوامع تعمیم می‌یابد (کرایب، ۱۳۷۸: ۹-۶۸). آنتونی گیدنز معتقد است که تبیین وجودی چیزی از طریق کارکرد آن، بی‌معنا کردن اندیشه علت است. هیچ کارکردی تحقق نمی‌یابد مگر آن که چیزی وجود داشته باشد. اگر کارکرد علت وجودی چیزی باشد، پس معلوم یعنی وجود، باید قبل از علت یعنی کارکرد بیاید. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد که زمان معکوس می‌گردد (همان: ۷۰). انتقادات در حوزه روش‌شناسی مطالعات پارسونز مربوط به هابرماس می‌شود.

هابرماس در کتاب خود تحت عنوان درباره منطق علوم اجتماعی با بررسی نظریات پارسونز معتقد است که تحلیل جوامع به عنوان نظام‌های خودگردان و خودسامان ممکن است اما، دشواری‌هایی در این گونه نظریات وجود دارد. انتقادات او در این خصوص در پیرامون دو ایرادی که به واسطه آثار ارنست ناگل و کارل همپل پیش کشیده شده‌اند، مطرح می‌شوند. نخست اینکه الگوی زیست‌شناسانه ارگانیسم که بنیاد نظریه اصالت کارکرد را تشکیل می‌دهد به سهولت قابل انتقال به حوزه نظریه اجتماعی نیست. حدود و ثغور هر ارگانیسم و

شرایط بازتولید حیات آن به سهولت قابل تشخیص اند، اما در مورد نظام‌های اجتماعی چنین چیزی صادق نیست. به علاوه ما هیچ ملاک و معیار روشنی برای تشخیص وضع تعادل و یا مفهوم کارایی نظام‌های اجتماعی در دست نداریم. بقاء و بازتولید که معمولاً اهداف ارگانسیم‌های زیستی به شمار می‌روند، به عنوان اهداف برای حوزه جامعه کافی نیستند. به نظر هابرماس مادام که نظریه سیستم‌ها مقید به روش‌های تجربی - تحلیلی باقی بماند، به عنوان برنامه پژوهش، ناقص و نارسا خواهد بود (هولاب، ۱۳۷۵: ۱۵۱).

از سوی دیگر پارسونز توجهی به چالش تقسیم کار بر اساس الگوهای جنسیتی و اشکال مرسوم جنسیت‌گرایی نکرده است. (هلتن، ۱۳۷۹: ۱۶۵). این به دلیل آن بود که پارسونز از دیدگاه جامعه‌شناختی خود، تقسیم کار در خانه و نقش‌هایی را که زنان در خانه انجام می‌دهند را به عنوان نمونه‌ای از تقسیم کار تلقی می‌کرد که دارای کارکرد است و برای تداوم نظام مفید می‌باشد.

نیل اسملسر و تفکیک اجتماعی

کارهای اسملسر نمونه خوبی از کاربرد نظر پارسونز در مورد دگرگونی است. وی مدل تفکیک ساختاری را که توسط پارسونز، خودش و دیگران در ۱۹۵۹ توسعه یافته و به کار گرفته شده بود، در خصوص انقلاب صنعتی انگلستان به کار برد. اسملسر در ۱۹۵۹ می‌نویسد که تفکیک صنعتی به طور ضمنی این است که تحت بازار، ارزش‌ها و سایر شرایط معین، ساختار صنعتی موجود برای مواجهه با الزامات تولیدی کافی نیستند. یک رشته از رویدادها اولین مرحله‌اش^۱ را به هنگامی که عناصر در جمعیت ناخشنودی خود را از بهره‌وری صنعتی ابراز می‌کنند، وارد می‌کند. این ناخشنودی به شکل گلایه‌ها و شکوه‌ها مرتبط با سوءاستفاده از منابع یا هر دو در می‌آید. در هر دو مورد ناخشنودی، به وسیله ارجاع به نظام ارزشی مسلط زمان، مشروعیت می‌یابد. پاسخ‌های فوری به ناخشنودی به صورت آشوب‌ها هستند. اساساً این آشوب‌ها که جهت‌نا یافته و یا بدون جهت‌اند، در یک خط قرار می‌گیرند (Smelser، ۱۹۵۹: ۳-۲). وی در ۱۹۸۵ نوشت که مدل اولیه‌ای که وی، پارسونز و دیگران طراحی نمودند، به نظر می‌رسد که فرض را بر این می‌گذارد که در آغاز توالی یا تسلسل تفکیک^۲

۱. stage

۲. sequence of differentiation

چیزها به صورت خشنودکننده‌ای کار نمی‌کنند و در پایان این توالی چیزها بهتر کار می‌کنند (Smelser, ۱۹۸۵: ۱۱)

اما اسملسر در ۱۹۸۵ در یک بازبینی مجدد معتقد شد که برخی از عناصر مدل می‌باید اصلاح شود، زیرا تصویری که ارائه می‌شد همیشه آن‌چنان که در ذهن آنهایی که با آن کار می‌کردند، واضح نبوده است و لذا لازم است که بازنگری شوند (Smelser, ۱۹۸۵، ۱۱۸). به نظر وی عناصر زیر در مدل غامض^۱ بوده و در واقع نیاز به فرمول‌بندی مجدد دارند. این عناصر عبارتند از: نظام ارزشی مسلط زمان، عناصر جمعیت، راه‌اندازی و کانال‌سازی، کار مؤثر در محیط‌های تاریخی جدید. برای مثال، در خصوص نظام ارزشی مسلط زمان وی در کار تجربی خودش در خصوص انقلاب صنعتی برای اهداف فرضیه اکتشافی فرض می‌کند که نظام ارزشی مسلطی وجود دارد که در طول دوره تغییر ثابت می‌ماند و در راستای آن ترتیبات نهادی گوناگون و موقعیت‌ها برای اجرای مناسب‌تر یا کمتر مناسب و یا به طور نامناسبی مورد داوری قرار می‌گیرند. وی می‌گوید که روشن است که این فرض^۲ می‌باید روان‌تر شود، تا بتواند با تعدادی موقعیت‌های ارزشی روبرو شود که فقط در یکی از آنها در واقع مسلط است، اما ممکن است در رقابت یا تضاد با یکدیگر قرار گیرند (همان: ۱۹).

در مورد عناصر جمعیت، در تحقیق فوق همان‌طور که خود وی اظهار می‌دارد، مشخص نیست که کدام یک از عناصر در جمعیت ناخشنود بوده‌اند و امکان این نیز که سایر عناصر ممکن است اظهار ناخشنودی نکرده باشند و یا آنها به طور قوی از ترتیبات اجتماعی اظهار خشنودی کرده باشند، بررسی نشده بود (همان: ۱۲۰). در مورد راه‌اندازی و کانال‌سازی نیز وی از یکسو بین آنهایی که به انواع گوناگون درگیر در تظاهرات هستند و ساختار اقتداری که واکنش به این تظاهرات می‌کند از سوی دیگر، تمایز قائل شده است. اما همان‌طور که وی اذعان می‌دارد، در مقوله اقتدارها (احزاب سیاسی، کسانی که منافع وسیعی در دولت‌ها دارند، و غیره) می‌باید تمایزی در بین خودشان ایجاد شود، زیرا در واقع آنها خودشان همچون پیشقراولان درگیر در تعریف وضعیت امور هستند (همان: ۱۲۱). در مورد این ارزیابی که کارکرد در محیط‌های تاریخی جدید مؤثرتر است، باید گفت که این ارزیابی تفاوت بین ساختارهای کمتر یا بیشتر تفکیک یافته، در قلب این بینش از جامعه یا یکی از نظام‌های فرعی آن به عنوان یک هستی دارای جهت‌گیری هدفمند نهفته است. این فرمول ویژه «مؤثرتر»

۱. problematical

۲. assumption

همچنین به طور تلویحی این است که تأثیر بخشی^۱ نیروی انگیزشی پشت سر محرک برای توسعه ترتیبات تفکیک یافته تر است، یعنی نیروی انگیزشی برای به جلو راندن موضوعی که نسبت به این، بهتر اجرا می شود. به هر حال، فرض کارکرد مؤثرتر، فراهم نمودن بنیانی برای کاهش ناخشنودی حالت پیشین امور و انگیزه‌ای برای استقرار مجموعه جدیدی از ترتیبات براساس روالی کم یا بیش همیشگی می باشد. به نظر اسملسر قطعاً تأثیر کارکرد ترتیبات مختلف اساس و بنیانی برای بیان ناخشنودی و آغاز تغییرات است (همان: ۱۲۲). مدل اسملسر که بسط اندیشه پارسونز در مورد تمایزات اجتماعی است (از کیا، ۱۳۷۷: ۱۰۰)، به مطالعه تحولات اروپا و به خصوص انقلاب صنعتی انگلستان می پردازد. به نظر اسملسر در یک جامعه پیشرفته نسبت به جوامع توسعه نیافته، تمایزات ساختی یا تفکیک کارکردی عناصر ساختی به طور کامل صورت گرفته است. لذا نتیجه می گیرد که تغییر روی تفکیک متمرکز شده است و آن فرایندی است که طی آن واحدهای اجتماعی مستقل و تخصصی شده به جای واحدهای سنتی استقرار می یابند (از کیا، ۱۳۶۴: ۲۶). لذا یکی از خصیصه‌های نوسازی در کشورهای پیشرفته این است که نظام تفکیک یافته به لحاظ ساختاری بخشی از بسته نوسازی است (Smelser, ۱۹۸۵: ۱۱۴). اما مدل اسملسر برای توصیف تحولات اجتماعی، مدلی از توسعه اقتصادی است. وی چهار جریان مجزا و در عین حال مربوط به هم را در توسعه اقتصادی در نظر می گیرد:

۱. در زمینه تکنولوژی، جامعه در حال توسعه، جامعه‌ای است که از وضع ساده و قدیمی تکنیک به طرف کاربرد دانش علمی می رود.
۲. در زمینه کشاورزی، جامعه در حال توسعه، جامعه‌ای است که از زراعت در حد معیشت به طرف تولید محصولات کشاورزی برای تجارت پیش می رود.
۳. در زمینه صنعت، جامعه در حال توسعه، جامعه در حال استحاله‌ای است که از وضعیت استفاده از بازوی انسان و نیروی حیوان به جانب صنعت به پیش می رود، یعنی استفاده از کارگران مزدبدر در کنار ماشین‌هایی که با سوخت به حرکت در می آیند و محصولات تولید می کنند که در خارج از مرکز تولید به فروش می رسند.

۴. از نظر بوم‌شناسی، جامعه در حال توسعه از دهات و مزارع به طرف شهرها و اجتماعات شهری در حرکت است (اسملسر، ۱۳۵۵: ۵-۱۶۴).

به نظر وی توسعه اقتصادی تنها یک جنبه از مجموعه تغییرات اجتماعی است که ملت‌های نوظهور با آن روبرو هستند. اصطلاح نوسازی مترادف با توسعه اقتصادی است، ولی از نظر مفهوم وسعت بیشتری دارد و ناظر بر تغییرات فنی، اقتصادی و بوم‌شناختی همه رشته‌هایی هستند که از درون کلیت جامعه و فرهنگ سر بر می‌کشند. این تغییرات در قلمروهای سیاسی، تعلیم و تربیت، دین، خانواده، طبقات و غیره رخ می‌دهد (همان: ۶-۱۶۵).

به گفته اسملسر عوامل تعیین‌کننده دگرگونی عموماً یک یا چند عامل می‌باشند: ۱. وضعیت ساختی برای دگرگونی، ۲. انگیزه تغییر، ۳. بسیج برای دگرگونی، ۴. به کارافتادن کنترل‌های اجتماعی. وضعیت ساختی مستلزم بررسی ساخت اجتماعی، برای تعیین پیامدهای دگرگونی ذاتی ساخت است. انگیزه تغییر، به معنای آن است که قابلیت ساختی انتقال به تنهایی کافی نیست و باید علاوه بر آن نوعی نیروی خواستار دگرگونی موجود باشد. این نیرو می‌تواند نیروی درونی باشد مانند تغییرات جمعیتی و یا نیروی بیرونی مانند تهدید از سوی سایر جوامع. بسیج برای دگرگونی به مسأله دگرگونی مربوط می‌شود. در نهایت همواره کنترل‌های اجتماعی وجود دارد که در برابر تغییر مقاومت می‌ورزند. این کنترل‌های اجتماعی می‌توانند مراکز تثبیت‌شده اقتدار، نظیر وسائل ارتباط جمعی، کارمندان دولت و رهبران مذهبی باشند (لاور، ۱۳۷۳: ۷۳).

وی تفکیک ساختی را که از نظر او به طور خاص با نظام اجتماعی رو به رشد مناسبت دارد، به طور مشخص مورد بررسی قرار می‌دهد. تفکیک را باید بر حسب چهار شرط پیشنهادی پارسونز - سازگاری، نیل به هدف، یکپارچگی و برقراری الگو - در نظر گرفت. وی هفت مرحله ارائه می‌دهد که می‌باید برای تجزیه و تحلیل هر نوع نظام اجتماعی خاص مورد تطبیق قرار گیرند. این مراحل در بی یکدیگر می‌آیند:

۱. نارضایتی ناشی از شکست در رسیدن به اهداف و از آگاهی به امکان دگرگونی؛

۲. ناآرامی‌های روحی، که به شکل انواع واکنش‌ها و خواست‌های عاطفی نامتناسب برای حل مسائل بروز

می‌کند؛

۳. استفاده عقلانی تر از نیروی مصرف شده در مرحله دوم، به عنوان کوششی برای تشخیص مفاهیم ضمنی نظام ارزشی موجود؛

۴. مرحله غلیان ذهن که در آن نظریه پراکنی به حد وفور انجام می گیرد، بدون اینکه کسی مسؤول تحقیق این نظریه‌ها یا عواقبشان باشد؛

۵. کوشش برای مشخص کردن اندیشه‌های مشخص و الگوهای نهادی که باید به مرحله اجرا در بیاید؛

۶. تحقق دگرگونی توسط افراد یا گروه‌ها، به طوری که آنچه انجام می دهند، مشمول تنبیه و پاداش منطبق با نظام ارزشی موجود باشد؛

۷. عادی شدن گوی تغییرات قابل قبول (همان: ۷۴).

به نظر اسملسر ویژگی این مراحل این است که می توانند در یک مرحله متوقف شوند و یا به عقب رجعت کنند. برای مثال نارضایتی‌های جزئی در جامعه ممکن است به گام بعدی منجر نشود. برای مثال اعتراضات به گرانی قیمت‌ها ممکن است با تمهیدات مسئولین خاتمه یافته و به مراحل بعدی منجر نشود. در هر حال وی در نشان دادن اهمیت نقش دقیق متغیرهای مستقل و وابسته خدمت مفیدی کرده است. این امر در مورد پارسونز صدق نمی کند. اما با توجه به اینکه وی در چارچوب نظریه پارسونز مطالعه می کند، مشکلات نظری پارسونز در مورد وی نیز می تواند صدق کند.

تعدادی انتقادات اساسی و روش شناختی به تبیین اسملسر در خصوص تغییرات اجتماعی بر پایه مدل تفکیک ساختی گرفته شده است. یک انتقاد که از همه می تواند مهم تر باشد، این است که مفهوم وی از روش علمی برای علوم اجتماعی نامناسب^۱ می باشد. به عبارت دیگر این انتقاد به فلسفه اثباتی که مبنای روش شناختی اسملسر نیز هست بر می گردد. به عبارتی موانع جدی برای مشخص نمودن قوانین در سپهر زندگی اجتماعی وجود دارد. مشکلات ویژه‌ای برای مشخص نمودن شرایط مساعد^۲ برای پذیرش عبارات اسملسر بدون سقوط در تکرار معلوم وجود دارد (Scott, ۱۹۹۰: ۴۱). یکی دیگر از مشکلات روش شناختی اصلی در مشخص نمودن قوانین جامعه شناختی، یکسانی^۳ برخی متغیرهای برونزا است که می توانند به عنوان داده‌های عینی و

۱. inappropriateness

۲. conditions of Conduciveness

۳. identification

مستقل از زمینه^۱ عمل کنند (همان: ۴۲). از سوی دیگر مدل تحلیلی اسملسر برای تبیین تغییرات در نظام‌های اجتماعی نه تنها معیارهای نامناسبی برای تحقیق جامعه‌شناختی می‌چیند، بلکه این معیارها حتی اگر دست‌یافتنی هم باشند، نمی‌توانند لزوماً مطلوب باشند. تحلیلی که موفق به تولید قوانین عام از قضایای اساسی یا شرایط مساعد می‌گردد، عمیقاً غیر تاریخی و بدون زمینه است. در حالی که برای فلسفه اثباتی علم این امر ممکن است نشانه توفیق باشد، ولی به طور اخص در فهم برخی موارد رفتار جمعی مفید نمی‌باشد.

نیکولاس لوهمن و تفکیک اجتماعی

آراء لوهمن به مکتب کارکردگرایی در جامعه‌شناسی وابسته است، لیکن وی با استفاده از رویکرد سیستمی خود این مکتب را متحول نموده و آن را بر خلاف آراء برخی از متفکران انتقادی که وی را متهم به محافظه کاری می‌نمایند (مولر، ۱۳۷۹: ۱۵) رادیکال یا ریشه‌گرا کرده است (هریسون، ۱۳۷۹: ۲۷). به لحاظ فکری وی دنباله کار دورکیم و پارسونز را گرفته و آنها را گسترش داده است. لوهمن به دو دلیل معتقد است که کار دورکیم در تقسیم کار اجتماعی او متمرکز نیست: اول اینکه دورکیم هرچند که نظریه تفکیک اجتماعی را مطرح نموده است، اما پیوند میان اشکال تازه‌تر همبستگی و اخلاق را دنبال می‌کرد و لذا در بازشناسی سرشت اخلاقاً خنثای واسطه‌های نمادینی همچون پول، شکست خورد. از سوی دیگر دورکیم تلاش نمود تا میان تکامل و تغییرات در اندازه، پیوند ایجاد نماید و از سرشت خود ارجاع^۲ این جریان غفلت کرد (همان، ۱۳۷۹: ۲۷). اما پارسونز با نظریه سیستم‌های سیرنتیک خود بر لوهمن تأثیر مهمی بر جای گذاشت. از همه نظریه پردازان اجتماعی معاصر، لوهمن مرکزیت مفهوم معنا را برای نظریه اجتماعی فهمیده است و بر روی مضامین این مفهوم به شدت کار کرده است (Viskovatoff، ۱۹۹۹: ۵۱۷-۴۸۱).

استراتژی لوهمن این است که عناصر نظریه خود ارجاع را که در حال پدید آمدن در طرح AGIL پارسونز است مشاهده و کشف کند، یعنی تا آنجا که هر مربعی را بدین گونه بتوان در نظر آورد که به واسطه^۳ عام نمادین خود وارد عمل می‌شود. به عبارت دیگر کار خود را با ایده پارسونزی رسانه‌های نمادین پول، و

۴. context - Independent

۱. self-Referential

۲. medium

قدرت به عنوان رسانه‌های سیستمی - سازمان‌دهنده شروع می‌کند. وی رویکرد ویری را به این سبب که کنش فردی و معنای ذهنی آن را نقطه شروع خود قرار می‌دهد، رد می‌کند. همچنین رویکرد مارکسیستی را نیز به این دلیل که ایده نقد اجتماعی نیازمند موقعیتی در خارج از جامعه است و وجود چنین چیزی میسر نیست، مردود می‌شمارد (هریسون، ۱۳۷۹: ۸-۲۷). نظریه نظام‌های لوهمن به منزله نوعی نظریه ساختاری مبتنی بر کارکرد در پاسخ به نظریه کارکردی مبتنی بر ساختار تالکوت پارسونز می‌باشد. وی در ابتدا کار خود را با نظریه عمومی نظام‌ها و مفهوم اساسی آن یعنی تفاوت نظام و محیط آغاز نمود ولی در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ به صورتی اساسی مورد تجدید نظر قرار داد و با اخذ مفهوم خودسازی^۱ از زیست‌شناسی معرفتی و عناصری از نظریه مشاهده از قلمرو سبیرنتیک مرتبه دوم، بر استحکام و قدرت توضیح‌دهندگی خود افزود (مولر، ۱۳۷۹: ۱). وی رویکرد نظام‌های کلی را برای تأکید بر این که کنش انسانی در نظام سازمان یافته و ساخت یافته می‌شوند، به کار برد. وقتی که کنش‌های چندین نفر مرتبط با یکدیگر می‌شوند، می‌توان گفت که نظامی به وجود آمده است. مکانیسم اساسی که به وسیله آن کنش‌ها برای خلق و ایجاد نظام اجتماعی با یکدیگر مرتبط می‌شوند، ارتباط است^۲ که از طریق کدهای نمادی، خواه کلمات یا سایر رسانه‌ها،^۳ انجام می‌شود (Turner، ۱۹۹۸: ۶۱). لذا در اینجا، ارتباط واحد اولیه تأسیس و تشکیل، و کنش واحد اولیه مشاهده و توصیف سیستم‌های اجتماعی توسط خود آنهاست. همه نظام‌های اجتماعی در محیط‌های چندبعدی جا گرفته اند، و بالقوه پیچیدگی بی‌پایانی را ارائه می‌دهند که با آن یک نظام می‌باید سروکار داشته باشد. برای زیستن درون محیط پیچیده، نظام اجتماعی می‌باید مکانیسم‌هایی را برای کاهش پیچیدگی توسعه دهند. این مکانیسم‌ها شامل انتخاب طرق و ابزار برای کاهش پیچیدگی است. چنین انتخابی مرزی را بین نظام و محیطش ایجاد می‌کند و بنابراین به وسیله آن به نظام برای حفظ و نگهداری الگوهای کنش‌های مرتبط با هم را اجازه می‌دهد (همان).

نظریه نظام‌های لوهمن، نظریه‌ای بدون مرکز است که بر پایه تکرار مکرر و در نتیجه تکرار زمینه‌ها طراحی شده است. لذا هیچ مفهومی اساسی در این نظریه به چشم نمی‌خورد. اما تلاشی در کار است تا مفاهیم در رابطه با یکدیگر تعریف شوند (مولر، ۱۳۷۹: ۲). در فرایند تعریف مفاهیم مرتبط با یکدیگر، این مفاهیم یکدیگر را

۱. autopoiesis

۲. communication

۳. media

روشن و محدود می‌سازند، بدون آنکه هر کدام با تک‌تک مفاهیم دیگر پیوند خورده باشند. لازمه کارکردی اساسی در تحلیل لوهمن نیاز به کاهش پیچیدگی محیط در رابطه با نظام کنش‌های مرتبط با یکدیگر است (همان‌جا). بنابراین مفهوم کارکرد، تقلیل پیچیدگی افراطی جهان است (مولر، ۱۳۷۹: ۴). حجم وسیعی از کارهای لوهمن در اطراف مباحث چنین مکانیسم‌هایی همچون تفکیک‌پذیری، ایدئولوژی، قانون، رسانه نمادی، و سایر عناوین انتقادی طرح او دور می‌زند (همان‌جا). به نظر لوهمن چیزی که از عقلانیت استنباط می‌شود، این است که نظام‌های اجتماعی را قادر می‌سازد تا پیچیدگی را در زیست - محیطی که در آن عمل می‌کنند بکاهند. لذا تأکید بر کاهش پیچیدگی زیست - محیطی از طریق افزایش پیچیدگی سیستمی است که خود از صفات نظام به شمار می‌رود (هریسون، ۱۳۷۹: ۲۲).

یکی از کلیدواژه‌های اصلی نظریه لوهمن، خودسازی است که آن را از زیست‌شناسی اخذ نموده و بعد معنای آن را تغییر داده است. Autopoiesis واژه‌ای یونانی به معنای خودسازی^۱ است. بنابر این یک نظام خودساز به عنوان نظامی مشخص می‌شود که در درون مرزهای خودش مکانیسم‌ها و فرایندهایی دارد که او را قادر می‌سازد تا خودش را تولید و بازتولید نماید (Magalhaes, ۱۹۹۶: ۴۵-۱). برطبق نظر متیورانا و وارلا^۲ نظام‌های خودساز به ایجاد دوباره خودشان از طریق تولید مداوم عناصری که نظام را می‌سازند، ادامه می‌دهند (Metcalf, ۱۹۹۷).

لوهمن این مفهوم را به کار برد و معنای خودسازی را به هنگامی که از نظام اندامی به نظام‌های اجتماعی منتقل ساخت، تغییر داد. خودسازی در اینجا تداوم زندگی را به دست نمی‌دهد بلکه قابلیت ربط‌دهنده کنش‌ها می‌باشد. مفهوم نظام‌های اجتماعی خودگردان لوهمن بر مبنای این ایده است که دقیقاً همچنان که نظام‌های زیست‌شناسانه به طور مداوم خودشان را از طریق تولید مداوم سلول‌ها باز تولید می‌کنند، همچنان نظام‌های انسانی بر طبق نظر لوهمن از طریق خودسازی عناصر اساسی‌شان را تولید می‌کنند (همان). از سال ۱۹۸۴ که لوهمن بحث نظام‌های خودارجاع را در نظریات خودش وارد نمود (Stoica, Kluver & Schmidt, ۲۰۰۰: ۷-۱)، خصیصه خودارجاعی اشاره به این واقعیت دارد که ارگانیسم‌های زنده به طور ثابت دانش گذشته یا تجربه

۱. self - Production

۲. maturana & Varela

گذشته را به جهت ادامه خودسازیشان به کار می‌برند.^۱ ظاهراً خود ارجاع چندین جنبه را که در میان آن مفهوم خودمدل‌سازی^۲ نیز وجود دارد، در بر می‌گیرد. خودمدل‌سازی بدین معنی است که نظام‌های پیچیده همچون زبان، ذهن، یا جامعه قادرند تا مدل‌هایی از خودشان را به عنوان بخش‌هایی از حالت متفاوتشان بسازند. برای مثال ذهن می‌تواند مدل خودش را بسازد با فکر کردن در باره فکر کردن و نظام‌های اجتماعی مدل‌هایی از خودشان را با طرح‌ریزی کردن ساختارشان به درون بخش‌های آنها بسازند. نظام‌های اجتماعی مانند جوامع دارای خودارجاعی و به خصوص خودمدل‌سازی به عنوان دو خصیصه اساسی هستند (همان‌جا).

به نظر وی سه بعد اساسی وجود دارد که به همراه آنها پیچیدگی محیط به وسیله این مکانیسم‌ها کاهش می‌یابد: ۱. بعد زمان^۳، ۲. بعد مادی، ۳. بعد نمادی. جان‌اتان اچ. ترنر معتقد است که، لوهمن بیش از هر نظریه‌پرداز اجتماعی دیگر با زمان به عنوان جهان اجتماعی سروکار دارد (Turner, 1998: 61). زمان همیشه پیچیدگی را برای نظام ارائه می‌دهد، زیرا به گذشته دسترسی دارد، چون که پیکره‌های پیچیده عمل‌ها^۴ را در حال حاضر در بر گرفته و به دلیل اینکه در افق‌های وسیع آینده در پیچیده است. لذا برای کاهش پیچیدگی زمان، نظام اجتماعی می‌باید برخی مکانیسم‌ها را گسترش دهد. همچنین نظام اجتماعی می‌باید برای نظم دادن به این بُعد به واسطه توسعه دادن رویه‌هایی برای جهت دادن کنش‌ها به گذشته، حال و آینده، راه‌هایی را بیابد. لوهمن به بعد مادی محیط نیز علاقمند است، یعنی با همه روابط ممکن میان کنش‌ها در فضای فیزیکی بالقوه نامحدود. سومین بعد نظام انسانی، بعد نمادی است. در اینجا با مسأله انتخاب نمادها از میان نمادهای پیچیده و ترکیاتشان سروکار داریم. از سؤالاتی که در این بعد مطرح می‌گردد این است که: چه مکانیسم‌هایی برخی نمادها را از میان سایرین انتخاب می‌کنند و آنها را در برخی راه‌ها که مخالف با تعداد زیادی از بدیل‌های جایگزین هستند، سازمان می‌دهند؟ چه انواع از رسانه‌های نمادی انتخاب می‌شوند و به وسیله نظام اجتماعی برای سازمان دادن به کنش‌های اجتماعی به کار می‌روند؟ (همان‌جا).

۳. magalhaes, ۱۹۹۶.

۴. self - Modelling.

۱. temporal.

۲. acts.

نظام‌های اجتماعی و روانی همواره نظام‌هایی مبتنی بر تقابل سیستم / محیط‌اند. این دو نظام خود مرجع و خود سازنده که بسته شدن و خاتمه یافتن آنها، خود همان عاملی است که وجوه گشودگی را ممکن می‌سازد. همان‌طور که گفته شد، وی ارتباط سیستم‌های اجتماعی را به مثابه نوعی فرایند گزینش می‌داند. فرایند گزینش سه مرحله‌ای است که اطلاعات، اظهارات و فهم را با هم ترکیب می‌کند. سیستم‌های اجتماعی و روانی هر دو در قالب پردازش معنا، دست اندر کار پردازش پیچیدگی‌اند. آنها با کاهش پیچیدگی محیط، پیچیدگی خود را افزایش می‌دهند. به نظر وی، معنا، پردازش مستمر تفاوت میان واقعیت و امکان است. معنا دارای سه بعد متمایز است: بعد واقعی که وضعیت موجود را مشخص می‌کند، بعد اجتماعی که نشان می‌دهد که چه کسی سرگرم تعریف چه مضمونی است و بعد زمان که تعیین می‌کند چه وقت امری رخ می‌دهد (مولر، ۱۳۷۹: ۵).

در نظریه لوهمن، نظام اجتماعی از مردم ساخته نمی‌شود و همچنین او روشن می‌سازد که کنش‌ها یا رفتار نظام‌ها را نمی‌توان به کنش‌های اشخاص فردی^۱ یا گروه‌های اشخاص^۲ نسبت داد. به همین دلیل او بین نظام‌های زنده، نظام‌های روانی و نظام‌های اجتماعی تمایز قائل می‌شود (Kuppers, ۱۹۹۷). نظام‌های زنده متکی به بازتولید سلولی هستند، نظام‌های روانی بر اساس آگاهی و نظام‌های اجتماعی بر اساس ارتباط هستند (Metcalf, ۱۹۹۷). ارتباط، عنصر خودساز نظام‌های اجتماعی و نقطه اتکایی است که به وسیله آن بازتولید خودشان را ادامه می‌دهند. ارتباط خارج از نظام روی نمی‌دهد، و نظام اجتماعی منحصرأ از این عنصر ساخته می‌شود. خود ارتباط به طور مستقیم نمی‌تواند مشاهده گردد (حتی بوسیله نظام). ارتباط می‌باید بر اساس کنش استنباط شود. ارتباط واحد عنصری^۳ خودساز است. کنش واحد عنصری نظام اجتماعی است، و خود مشاهده و خودتوصیفی است (همان). نظام‌های اجتماعی در همه زمان‌ها کنش‌های پرمعنا را با هم مرتبط و به هم پیوسته می‌کنند. در نتیجه آن را در مقایسه با محیط زمانی، مادی و نمادی به خاطر انتخاب مکانیسم‌های کارکردی نمایان می‌سازند. از چنین فرایندهایی سه نوع اصلی نظام اجتماعی به وجود می‌آید: ۱. نظام کنش متقابل، ۲. نظام سازمانی و ۳. نظام‌های جامعگی.^۴ نظام‌های کنش متقابل وقتی که افراد با یکدیگر حضور می‌یابند و یکدیگر را درک می‌کنند، ظهور می‌کند. چنین نظام‌هایی به وسیله استفاده از زبان در گفتگوی چهره

۱. individual Persons

۲. groups of Persons

۳. elemental Unit

۴. societal

به چهره ساخته می‌شوند، در نتیجه پیچیدگی را حتی بعداً به‌همراه ابعاد زمانی، مادی و نمادی کاهش می‌دهند (Turner، ۱۹۹۸: ۶۲).

نظام‌های سازمانی کنش افراد را با توجه به شرایط ویژه‌ای همچون کاربرد وظیفه‌ای ویژه در مبادله برای مقدار ویژه‌ای پول هماهنگ می‌کنند. نظام‌های سازمانی نوعاً قواعد ورود و خروج دارند (برای مثال، آمدن بر سر کار برای دوره‌ی زمانی معین و ترک آن با مقدار معینی پول)، و کارکرد عمده آنها تحکیم شیوه‌های خیلی مصنوعی رفتار در طول زمانی گسترده می‌باشد. این نظام‌ها، پیچیدگی محیطی را به‌وسیله سازمان دادن مردم در زمان، در اصطلاحات نمادین و در فضا کاهش می‌دهند. این سازمان دادن به‌وسیله قواعد ورود و خروج (در زمان)، به‌وسیله ایجاد تقسیم کار که اقتدار آن را هماهنگ می‌کند (در فضا) و به‌وسیله اصطلاحات نمادی با نشان دادن آنچه مناسب است، قواعد و رسانه‌ی مورد نیاز کنش را هدایت می‌کند. (همان) نظام‌های جامعگی، نظام‌های کنش متقابل و سازمانی را در زمان قطع می‌کنند. نظام جامعگی، نظام پیچیده‌ای از همه کنش‌های گفتگویی به‌طور متقابل در دسترس هستند. این نظام‌ها به لحاظ تاریخی به‌وسیله ملاحظات جغرافیای سیاسی محدود شده‌اند. این نظام‌ها، کدهای ارتباطی خیلی تعمیم یافته همچون پول و قدرت را برای کاهش پیچیدگی محیط به کار می‌برند. برای اینکه چنین امری رخ بدهد، آنها بر روی این که چگونه و کجا کنش‌ها می‌باید متقابلاً مرتبط باشند، در درون نظام‌های کنش متقابل و سازمان، محدودیت‌هایی می‌نهند (همان: ۶۳).

لوهمن تکامل جوامع مدرن را بعنوان تفکیک کارکردی در نظام خود - ارجاعی یا خودساز درک می‌کرد (Deflem، ۱۹۹۸: ۸۱۸-۷۷۵). در چارچوب سیستمی، تفکیک به معنای تفکیک سیستمی است. لذا این نظریه دستگامی توصیفی را ارائه می‌کند که برای درک جامع تفکیک سیستمی طراحی شده است (مولر، ۱۳۷۹: ۶). سه عنصر - کنش متقابل، سازمان و جامعگی - نمی‌توانند به‌تمامی جدا باشند، چون که همه کنش‌های اجتماعی آشکارا در جامعه به‌وقوع می‌پیوندند. در جوامع خیلی ساده آنها در هم آمیخته‌اند، اما همچنان که جوامع بزرگ‌تر و پیچیده‌تر می‌شوند، این نظام‌ها به‌طور روشن از یکدیگر تفکیک و تقلیل‌ناپذیر می‌گردند (Turner، ۱۹۹۸: ۶۳). اما در هر حال به‌نظر لوهمن این نظام‌ها خودساز و خودارجاع هستند که همواره با مشخص ساختن تفاوتشان از محیط، خود را شکل می‌دهند (مولر، ۱۳۷۹: ۶). سازمانها با توجه به موارد زیر از یکدیگر متمایز می‌شوند: ۱. قلمروهای کارکردیشان (حکومت، قانون، تعلیم و تربیت، اقتصاد، مذهب، علم)، ۲. قواعد ورود و خروجشان، و ۳. اتکانشان به رسانه‌ی متمایز ارتباطی (پول، حقیقت، قدرت، عشق و مانند آن...) (Turner: همان).

هیچ کدام از این نظام‌های جزئی نمی‌تواند معرف کل باشد و به منزله نماینده کل نظام عمل کند، هیچ نظام جزئی نمی‌تواند در مقام معادل کارکردی سیستمی دیگری جایگزین آن شود (مولر، ۱۳۷۹: ۷). چون که این سیستم‌ها به طور همزمان خود آیین و وابسته‌اند.

تفکیک این نظام‌ها چندین مسأله را برای نظام در برگیرنده تر مطرح می‌کند. اولین مسأله، گلوگاه‌ها^۱ هستند. نظام‌های تعاملی^۲ هستند، به طور متوالی الگوهای صحبت (سخن^۳) را سازمان می‌دهند و پویایی خودشان را دنبال می‌کنند، همچنان که مردم منابع خودشان را در گفتگوها استفاده می‌کنند. در نتیجه نظام‌های تعاملی اغلب از کارایی بالایی سازمان‌ها، جلوگیری می‌کنند. همچنان که مردم با یکدیگر تعامل می‌کنند، آنها توافقات غیررسمی را گسترش می‌دهند و زمانشان را می‌گیرند، در حالی که وظیفه ویژه‌شان انجام نمی‌شود و یا کمتر از حد معین انجام می‌شود. به طور مشابه همچنان که نظام‌های سازمانی ساختار و برنامه خودشان را توسعه می‌دهند، منافعیشان اغلب به هم می‌خورد و گلوگاه‌هایی برای کنش مورد نیاز در سطح جامعگی می‌شوند. دومین مسأله، مسأله تضاد در نظام‌های تفکیک شده است. ممکن است کنشگران بر روی موضوعات عدم توافق داشته باشند. آنها ممکن است نسبت به منابع گفتگوی دیگران رشک برند، و چون نظام‌های تعاملی کوچک هستند، آنها نمی‌توانند به طور کافی پیچیده شوند. در سطح سازمانی، سازمان‌های گوناگون می‌توانند به روش‌هایی که هم برای سازمان و هم برای نظام جامعگی محاط‌تر، مخل باشند، منابع خودشان را تعقیب کنند. با این وجود غالب این گرایش‌های مخل، فرایندهایی هستند که یگانگی اجتماعی را حفظ می‌کنند. یکی از مجموعه‌های مهم فرایندها «لانه سازی»^۲ سطوح نظام درون یکدیگر است. کنش‌های درون نظام تعاملی اغلب درون نظام سازمانی لانه می‌سازند، و کنش‌های سازمانی درون نظام جامعگی هدایت می‌شوند. بنابراین نظام جامع‌تر و وسیع‌تر می‌تواند اجازه یگانگی را به دو طریق بدهد: ۱. مقدمات قیاسی^۳ زمانی، مادی و اجتماعی برای انتخاب کنش‌ها را فراهم می‌سازد، ۲. ساختاری که به محیط نزدیک در اطراف هر یک از نظام‌های فرعی‌اش تحمیل می‌کند. برای مثال نظام سازمانی مردم را در تضاد در سلسله مراتب اقتدار توزیع می‌کند. آنها را با زمان تطبیق می‌دهد، کدهای گفتگویی مرتبط را مشخص می‌کند، و محیط نزدیک^۴ (سایر مردم، گروه‌بندی‌ها، ادارات و مانند آنها) هر نظام تعاملی را نظم می‌دهند. به طور مشابه، تقسیم کارکردی جامعه به سیاست‌ها، تعلیم و تربیت، قانون و ... اساس

۱. bottlenecks

۲. slow

۳. talk

۱. nesting

۲. promises

۳. proximate

کنش سازمانی را تعیین می کند، در حالی که محیط نزدیک هر سازمان ویژه‌ای را نظم می دهد (Turner، ۱۹۹۸: ۶۴-۶۳).

در نهایت به محض آن که تفکیک سازمان، مکانیسمی در جامعه برقرار سازد، کنترل اجتماعی ویژه سازمان‌ها- قانون، پلیس، دادگاه- به طور ساده برای تخفیف و یا حل تضادها می تواند ایجاد شود. اگر یک بار در زمینه تولید سازمان‌های متمایز که به طور کارکردی تکنولوژی جدید را ارائه می دهند، به کار رفت، می توان آن را در زمینه‌های دیگر نیز به کار برد (همان: ۶۴). لوهمن تأکید می کند که در نظام‌های پیچیده، نظم به وسیله اجماع بر ارزش‌های مشترک، اعتقادات و هنجارها حفظ نمی شود، بلکه برعکس، احتمالاً عدم توافق قابل ملاحظه‌ای در باره اینها، به جز احتمالاً در سطح بسیار انتزاعی، وجود دارد. فرایند تکامل، به وسیله تجزیه جهان‌بینی وحدت یافته‌ای^۱ فراهم می آید که این اجماع هنجاری برانگیخته را در جامعه تضعیف می کند و به افزایش پیچیدگی کنش‌های جایگزین هدایت می کند. در جوامع مدرن، نظام‌های فرعی تخصیصی شده به طور دقیق برای کاهش این پیچیدگی شکل می گیرد (Deflem، ۱۹۹۸). این نکته تأکید مشارکت مهم جامعه‌شناسی لوهمن برای متمایز ساختن آن از رویکرد نظریه‌ای مجزای از آن چه که تالکوت پارسونز مطرح کرده بود می باشد، زیرا پارسونز بیش از حد بر نیاز اجماع ارزش‌ها در نظام‌های اجتماعی پیچیده تأکید داشت (Turner، ۱۹۹۸: ۶۴).

نظریه اجتماعی لوهمن بر محور مفاهیم تفکیک و تکامل می باشد. شکل‌های واقعی تفکیک به لحاظ تاریخی تغییر یافته‌اند. او در آثار اولیه اش معتقد است که فقط شکل‌های معدودی از آن بسط و تحول یافته‌اند. در هر حال، در مجموع، سه مرحله تاریخی را در تکامل جامعه مشخص می کند: قطاعی شدن،^۲ قشر بندی، تفکیک ساختاری. در ابتدا از طریق تفکیک‌های بخشی یا قطاعی، سیستم‌هایی براساس روابط خویشاوندی و زندگی در مناطق کوچک شکل گرفته‌اند. این نوع تفکیک مشخصه جوامع باستان است. جایی که تفکیک از طریق تشکیل خرده‌نظام‌های برابر رخ می دهد (هریسون، ۱۳۷۹: ۲۹). اما در مرحله بعد ساختارهای نامتقارن در جوامع بسط یافتند که براساس اقشار یا لایه‌های اجتماعی و با تفکیک‌هایی چون شهر / روستا، مرکز / پیرامون، کل / جزء سازماندهی شده بودند (مولر، ۱۳۷۹: ۷). معمولاً این نوع تفکیک در جوامع متمدن رخ می دهد.

۱. Unified Worldview.

۲. Segmentation.

این جوامع قشربندی به وقوع می‌پیوندد. قشربندی جامعه را به خرده نظام‌های متفاوت یا نابرابر تقسیم می‌کند. قشربندی همچنین در جوامعی رخ می‌دهد که در آنها طبقات بالا، طبقات پایین را خرده‌نظام نابرابر می‌پندارند که با آن نباید ارتباط برقرار کنند (هریسون، ۱۳۷۹: ۲۹). به نظر لوهمن دموکراسی‌های باستانی و استبدادهای باستانی صرفاً به عنوان استراتژی‌های متفاوت قشربندی طبقه‌بندی می‌شوند (همان: ۲۹).

در تقابل با این نوع تفکیک، جامعه مدرن همچنان که در قاره اروپا شکل و گسترش می‌یافت، سبک و نوع کاملاً متفاوتی از تفکیک اجتماعی را گسترش داد. وجه مشخصه جوامع مدرن به لحاظ کارکرد تفکیک شده، وجود سیستم‌های کارکردی بدون سلسله مراتب و همچنین وجود درجه بالایی از کنترل‌ناپذیری است (مولر، ۱۳۷۹: ۸). به اعتقاد لوهمن امروزه بی‌معنی است که پرسیم که آیا فرد یا گروه خاصی درون جامعه ادغام شده‌است یا نه. جامعه به نحو بسیار زیادی پیچیده شده است (La Cour, ۱۹۹۸). در جوامعی که تفکیک کارکردی وجود دارد، کارکردها بر حسب جریان‌های ارتباطی ویژه‌ای متمایز می‌شوند. در اینجا نابرابری به لحاظ کارکردی وجود دارد و کارکردها متمایز هستند. اما آنچه که مهم است این است که دسترسی به آنها به طور برابر امکان‌پذیر است. امتیاز این نوع از تفکیک آن است که می‌تواند به خوبی پیچیدگی را اداره و مهار کند. به نظر لوهمن هر یک از خرده‌نظام‌های جامعه تفکیک شده، وحدت سیستم را به شیوه خود نشان داده و بیان می‌کند. هیچ نظام کارکردی نمی‌تواند جایگزین نظام دیگری شود، حتی اگر فرایندهای تغییر یا به بیان لوهمن «جایگزین‌ها» در هر خرده‌نظام درونی باشند (هریسون، ۱۳۷۹: ۳۰). همان‌طور که وی می‌گوید، هیچ خرده‌نظامی نمی‌تواند در مقام معادل کارکردی نظام دیگر جایگزین آن شود (مولر، ۱۳۷۹: ۷). لذا این امر به آن معناست که اگر چه خرده‌نظام‌ها ممکن است خود را به شیوه‌هایی متفاوت سازمان دهند، تفاوت‌های ویژه هر یک می‌بایست حفظ شود. سیاست‌زده کردن اقتصاد یا تقدس‌زده کردن جامعه به تفکیک‌زدایی منجر می‌شود که نمی‌توان از آن دفاع کرد و حاصل این امر قربانی کردن فوایدی است که جامعه مدرن به بار آورده است.

نظریه تکامل‌گرای لوهمن، نظریه کلان تاریخی و علی در مورد تغییر از جوامع ماقبل مدرن به مدرن نیست، بلکه نظریه‌ای است که از زبان تغییر و گزینش و ثبات استفاده می‌کند تا شرحی در باره قابلیت جوامع مدرن برای اعمال کنترل بیشتر ارائه دهد (هریسون، ۱۳۷۹: ۳۰). در خصوص اینکه چه چیز تغییر را ممکن می‌سازد، لوهمن دو پاسخ مختلف ارائه می‌دهد. در آثار اولیه قابلیت زبان برای نه گفتن، همان واقعیت بنیانی زبانی است

که تغییر تکاملی یا نوآوری را ممکن می‌سازد. در کارهای متأخر لوهمن میدان تحقیق تمام‌عیار، کنش متقابل است که مقوم امکان تغییر محسوب می‌شود. لوهمن بر این فرض است که جامعه به شکلی ارتباطی عمل می‌کند و خرده‌نظام‌های اجتماعی با استفاده از انواع ضوابط عمل می‌کنند. خرده‌نظام‌هایی که به شکل ارتباطی عمل می‌کنند و به شکلی دوتایی ضابطه‌مند شده‌اند، در قیاس با نظام‌های کنش متقابل که بر حضور واقعی و مکانی و زمانی تأکید می‌کنند، مین پیشرفتی تکاملی هستند. خرده‌نظام‌های ارتباطی به این سبب موفق به این کار می‌شوند که به انتزاع و کارآیی فنی میدان می‌دهند و در نتیجه به ابزار پیچیده‌تر اداره پیچیدگی زیست - محیطی دست می‌یابند. به نظر لوهمن اگر تأمل در باره تغییر به موازات خود تغییر پیش رود، تکامل نه فقط مادی بلکه اجتماعی - فرهنگی نیز خواهد بود (همان: ۳۱-۳۰).

نظر به اینکه نظریه نظام‌ها، نظریه‌ای غیرخطی است و تلاش قابل ملاحظه‌ای برای تفکیک امور به خرج می‌دهد، در نتیجه به لحاظ ساختاری بسیار غنی است (مولر، ۱۳۷۹: ۱۴۰). همچنین این نظریه، در مقام نوعی نظریه مشاهده که همواره کار را بر فرض وجود تفاوت آغاز می‌کند، دارای وجوه مشترکی با واسازی است. لذا این نظریه می‌تواند با صور گوناگون نظریه آشوب ترکیب شود. حتی می‌توان نوعی بازنویسی هرمنوتیک در مقام یک نظریه بازگردی^۱ به شیوه نظریه سیستمی متصور شد. غنای فوق العاده نظریه نظام‌ها به لحاظ ساختاری و ثمربخش بودن آن به لحاظ معرفتی، که امکانات قابل ملاحظه‌ای برای تجزیه و ترکیب مجدد فراهم می‌آورد، به سختی ممکن است تحت الشعاع این اتهام کلی قرار گیرد که نظریه سیستم‌ها، تأییدکننده، و غیرانتقادی است (همان: ۱۵-۱۴). اما به نظر آلکس ویسکواتف، نظریه لوهمن به دلایلی چند دارای نواقصی است. اول اینکه نظریه لوهمن عناصری از زیست‌شناسی را به عنوان مبنای کار اخذ نموده است که انتخابی ضعیف می‌باشد. لذا این نظریه قدرت تبیینی ندارد و صرفاً توصیفی است، مضاف بر اینکه این نظریه اساساً معیوب است، زیرا تلویحاً بیان می‌دارد که وجود ویروس‌ها غیر ممکن است. دوم آن که نظریه وی نمی‌تواند به طور انسجام‌یافته‌ای استقلال قلمرو اجتماعی را فراهم سازد. وی بین ترکیب (نحو) و علم معانی تمایزی قائل نمی‌شود. همچنین وی با تأکید زیاد بر ارتباطات و کنشگر و نظام اهمیت چندانی به قواعد نمی‌دهد (Viskovatoff، ۱۹۹۹). یکی از انتقاداتی که اخیراً بر لوهمن گرفته شده است، مربوط به کتاب اخیر وی تحت

۱. recursive.

عنوان *Die Gesellschaft* یا جامعه جامعه^۱ می باشد. در این کتاب لوهمن جامعه را به عنوان نظام اجتماعی تعریف می کند که بر حسب نظریه ارتباطی ابداً هیچ محیط اجتماعی ندارد: هیچ ارتباطی خارج از جامعه وجود ندارد، و بنابر این ارتباطی بین جوامع نمی تواند وجود داشته باشد. نتیجه این امر، یکسانی مرزهای جامعه و ارتباط می باشد. به نظر هورست فیرچینگ، لوهمن این تعریف را متعاقباً دنبال نمی کند (و حتی نمی تواند دنبال کند)، و این که این گسیختگی^۲ به قضایای نااندیشیده‌ای در متن بحث لوهمن می انجامد که به مفهوم خودش به جامعه آسیب می رساند. و اشناخت اساسی مانند این، این سؤال را بر می انگیزد که آیا نظریه نظام‌های جامعه‌شناختی مدرن مجبور به رها کردن مفهوم جامعه است؟ در این مورد، نظریه نظام‌ها نظریه‌ای اجتماعی است و با نظریه ارتباط پیوند خورده است که مجبور است گوناگونی‌های نظام اجتماعی و ساختار آنها و اتصالات ارتباطی را ملاحظه نماید. این انتقاد در مقابل نیت لوهمن به طور تلویحی می گوید که این نظریه، نظریه جامعه را طرد می کند (Firsiing, ۱۹۹۸).

بحث و نتیجه‌گیری

تفکیک اجتماعی یکی از مفاهیم عمده و پر اهمیت در طول حیات علم جامعه‌شناسی می باشد. این مفهوم عمدتاً در تغییرات اجتماعی و دگرگونی سازمان‌ها و نظام‌های اجتماعی مورد مطالعه قرار گرفته و یکی از کلیدواژه‌های مهم این بخش از تفکر جامعه‌شناختی می باشد. تفکیک هم مورد مطالعه جامعه‌شناسان بزرگ کلاسیک همچون اسپنسر، دورکیم، مارکس و وبر قرار گرفته و هم جامعه‌شناسان بزرگ متأخر همچون پارسونز، هابرماس، لوهمن و ... به مطالعه آن پرداخته‌اند.

مطالعه حاضر کار خود را با دیدگاه دورکیم و بررسی کتاب کلاسیک و مهم وی یعنی *تقسیم کار اجتماعی* شروع کرد. دورکیم تفکیک اجتماعی را عمدتاً همراه با تقسیم کار اجتماعی مورد مطالعه قرار داده است. کار وی دارای محاسن و معایب مهمی است که خود ناشی از طبیعت فعالیت‌های فکری اندیشمندان بزرگ می باشد و به هر حال امری طبیعی است. تلاش دورکیم، تلاش ارزنده و منسجم و نظام‌یافته در مورد تفکیک و تقسیم اجتماعی است. وی تقسیم کار را در رابطه مستقیم با ابعاد تراکم جامعه می بیند و مکانیسم آن

۲. the Society of Society.

۳. inconsequent

را ملهم از نظریه داروین و با استعانت از نظریات زیست‌شناختی، مبارزه برای بقا می‌داند و به عبارت دیگر تقسیم کار را نتیجه مبارزه برای زندگی می‌بیند. با توجه به نظریات دورکیم، می‌توان گفت که وی تلاش نمود موضوعات مورد نظر خود را به دور از مباحث فلسفی و مابعدالطبیعه به بحث بگذارد. همچنین از روش تجربی به عنوان روش مورد مطالعه استفاده نماید. تعریف وی از جامعه ساده، نسبت به تعریف اسپنسر دقیق‌تر و رابطه بین جوامع با همبستگی‌های مکانیکی و اندام‌وارگی مشخص‌تر از طبقه‌بندی جوامع اسپنسر می‌باشد. وی دید خوشبینانه‌ای نسبت به تحولات صنعتی و تقسیم کار اجتماعی داشت، اما در عین حال مشکلاتی در دو بعد روش‌شناختی و هستی‌شناختی دارد. دورکیم بیش از حد جمع‌گرا بود و توجه چندانی به وضعیت فرد و فرایندهای ذهنی وی در نظریه او دیده نمی‌شود. روش مطالعه او بر اساس قیاس اندام‌وارگی است و به مشکلات مفهومی منتج از این استفاده توجهی نمی‌کند، ضمن اینکه دوگرا نیز هست و بر تمایز فرد و جامعه تأکید می‌ورزد.

با توجه به مشکلات نظریه دورکیم، پارسونز سعی نمود تا نظریه‌ای ترکیبی ارائه نماید که در آن دیدگاه‌های دورکیم، وبر، مارشال و سایرین ترکیب شوند. وی در کارهای اولیه خود بر روی کنش اجتماعی بیشتر تکیه نمود، اما در کارهای بعدی خود نظریه نظام‌ها را که ملهم از نظریه سیرتیک بود، ارائه نمود. پارسونز سعی نمود تا با مفاهیمی از قبیل، پیش شرط‌های کارکردی، خرده نظام‌های کنش، سلسه مراتب کارکردها، نظریه نظام‌ها را ارائه نماید. در مورد تغییرات و تفکیک اجتماعی وی از ارگانسیم‌های زیست‌شناختی الهام گرفت و تفکیک را همچون تقسیم و تکرر سلولی در نظر داشت. او برای بررسی و تحلیل فرایند تفکیک از دو فرایند تقطیع و تخصیص استفاده نمود و تفکیک را در خرده‌نظام‌های کنش انسانی دنبال کرد. تلاش وی نیز دارای محاسن و معایبی است. پارسونز سعی نمود تا نظریات متفکرین بزرگی همچون دورکیم و وبر را جمع نماید و با نظریه‌ای پیچیده، پیچیدگی جهان اجتماعی را تبیین نماید، اما این نظریه پیچیده و کلان دارای نقاط ضعفی می‌باشد. علاوه بر تأکید بیش از حد بر نظم اجتماعی و نتایج سیاسی آن همچون محافظه‌کاری، مواردی همچون کلی‌گرایی و عدم توجه به موارد خاص و عینی و کم‌توجهی به تغییر و تضاد از دیگر مشکلات نظریه وی هستند.

نیل اسملسر دوست و همکار پارسونز سعی نمود تا نظریه تفکیک را با کمک یک مدل تجربی در عالم واقع به کار بندد و بر این اساس انقلاب صنعتی انگلستان را مورد مطالعه قرار داد. وی بر مشکلات مدل اولیه‌اش

واقف بود و لذا در مقاله ای در سال ۱۹۸۵ در اصلاح آن تلاش کرد. در هر حال نظریه وی گستره نظریه پارسونز را ندارد، ولی در نشان دادن اهمیت نقش دقیق متغیرهای مستقل و وابسته خدمت مفیدی کرده است. در هر حال از آنجا که در چارچوب نظریه پارسونز به مطالعه پرداخته است، عمده مشکلات نظریه پارسونز در نظریه اسملسر نیز دیده می شود، مضاف بر اینکه مشکلات روش شناختی خاص خود را نیز دارد. برای مثال مدل تحلیلی وی برای تبیین تغییرات در نظام های اجتماعی نه تنها ملاک های نامناسبی برای تحقق جامعه شناختی ارائه می دهد، بلکه اگر این ملاک ها دست یافتنی نیز باشند، لزوماً مطلوب نمی باشند.

با توجه به مشکلات نظریه های دورکیم، پارسونز و کسانی که در این چارچوب فعالیت علمی می نمودند، لوهمن سعی نمود تا نظریه خود را در باب سیستم ها ارائه نماید. در حالی که هابرماس به پارسونز اولیه و نظریه کنش او علاقمند بود، لوهمن به پارسونز دهه ۶۰ و نظریه نظام های او علاقه داشت (Wagner, ۱۹۹۷): ۴۰۹-۳۸۷). وی معتقد بود که دورکیم در نظریه خود تفکیک اجتماعی را مطرح نموده، اما پیوند میان اشکال تازه تر همبستگی و اخلاق را دنبال می کند و لذا در بازشناسی سرشت اخلاقاً ختای واسطه های نمادینی همچون پول موفق نشد. از سوی دیگر وی توانست سرشت خود ارجاع نظام های اجتماعی را در یابد. لوهمن تلاش نمود تا سرشت خود ارجاع نظریه سیرتیک پارسونز را که در حال پدید آمدن بود، کشف کند و به کار برد. در نظریه لوهمن هیچ مفهوم خاصی دارای نقش اساسی نیست، بلکه مفاهیم در ارتباط با یکدیگر و در یک فرایند تعریف می شوند. ارتباط از مسائل مهم نظریه وی می باشد. از سوی دیگر تأکید وی بر تقابل سیستم / محیط مهم می باشد. به نظر وی نظام های اجتماعی در جهت کاهش پیچیدگی محیط هستند و در این تلاش پیچیدگی خود را افزایش می دهند. لذا پیچیدگی نظام های اجتماعی را در جوامع مدرن می توانیم مشاهده نماییم. از دیگر مفاهیم مهم نظریه وی ابعاد زمانی، فضایی و نمادین است.

چنین به نظر می رسد که علی رغم انتقاداتی که بر دیدگاه لوهمن وارد شده و برخی نیز به جا هستند، در چارچوب دیدگاه کارکردگرایی این نظریه از توان بالاتری برای تبیین مسائل سازمان اجتماعی و تغییرات و تحولات درون آن برخوردار است. این نظریه غیرخطی و به لحاظ ساختاری بسیار غنی است. نظریه لوهمن را می توان با صور گوناگون نظریه آشوب که از نظریات مهم علوم پایه و مهندسی است ترکیب نمود.

فهرست منابع

- آرون، ریمون (۱۳۶۳): *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- ازکیا، مصطفی (۱۳۶۴): *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه روستایی*، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ازکیا، مصطفی (۱۳۷۷): *جامعه‌شناسی توسعه*، تهران، مؤسسه نشر کلمه.
- اسملسر، نیل (۱۳۵۵): «نوسازی روابط اجتماعی»، در *نوسازی جامعه*، ویراسته مایرون وینر، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه‌ای، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- پارسونز، تالکوت (۱۳۷۳): «دیدار مجدد با کلاسیک‌ها در طی حرفه‌ای طولانی»، در *آینده بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی*، ویراسته بوفورد رهی، ترجمه غلام‌عباس توسلی، تهران، نشر قومس.
- پوپ، ویتی (۱۳۷۹): «امیل دورکیم»، در *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، ویراسته راب استونز، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران، نشر مرکز.
- توسلی، غلام‌عباس (۱۳۶۹): *نظریه جامعه‌شناسی*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- دورکیم، امیل (۱۳۵۹): *در باره تقسیم کار اجتماعی*، ترجمه حسن حبیبی، تهران، انتشارات قلم.
- کرایب، یان (۱۳۷۸): *نظریه اجتماعی مدرن: از پارسونز تا هابرماس*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر آگه.
- کوزر، لیویس (۱۳۶۸): *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- کیویستو، پیتر (۱۳۷۸): *اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- گولدنر، آلون (۱۳۶۸): *بحران جامعه‌شناسی غرب*، ترجمه فریده ممتاز، تهران، شرکت انتشار.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۶۳): *دورکیم*، ترجمه یوسف اباذری، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- روشه، گی (۱۳۷۵): *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی عمومی: سازمان اجتماعی*، ترجمه هما زنجانی‌زاده، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- روشه، گی (۱۳۷۶): *جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۳): *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد رضا غروی‌زاد، تهران، مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی (ماجد).
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴): *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- لاور، رابرت. اچ (۱۳۷۳): *دیدگاه‌هایی در باره دگرگونی اجتماعی*، ترجمه کاووس سیدامامی، تهران، مرکز نشر.
- مولر، هارولر (۱۳۷۹): «نظریه سیستم‌های لومان به مثابه نظریه‌ای در باب مدرنیته»، ترجمه مراد فرهادپور، *ارغنون*، شماره ۱۷.
- هریسون، پل (۱۳۷۹): *نیکلاس لومان و نظریه نظام‌های اجتماعی*، ترجمه یوسف اباذری، *ارغنون*، شماره ۱۷.

هلتن، رابرت (۱۳۷۹): «تالکت پارسونز» در *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*. ویراسته راب استونز، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران، نشر مرکز.

همیلتون، پیتر (۱۳۷۹): *تالکت پارسونز*، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات هرمس.

هولاب، رابرت (۱۳۷۵): *یورگن هابرماس*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.

هیوز، استوارت (۱۳۶۹): *آگاهی و جامعه*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، اندیشه های عصر نو.

Deflem, Mathieu (۱۹۹۸): "The Boundaries of Abortion Law: Systems Theory from Parsons to Luhmann and Hubermas", *Social Forces*, Vol. ۷۶, No.۳.

Firscing, Horst (۱۹۹۸): "Is the Concept pf Society Theoretically Useful? About the Problems of the Concept of Society" in Niklas Luhmann's *Die Gesellschaft der Gesellschaft*, <http://Helf۴, bielefeld. de/ sozsys/ deutsch/ inhalt/z۴ . ۹۸ . h۱. htm>.

Giddens, Anthony (۱۹۷۱): *Capitalism and Modern Social Theory: An Analysis of the Writings of Marx, Durkheim and Max Weber*, Cambridge, UK: Cambridge University Press

Kuppers, Gunter(۱۹۹۷): "Copying with Uncertainty: The Self - Organisation of Social Systems", <http://platon.ee. duth.gr/~soeist/t/papers/kueppers۲. htm>.

La Cour, Anders (۱۹۹۸): "Integration and Differentiation - An Examination of Niklas Luhmann's Theory of Social Systems and its Application to the Elderly", <http://www. grad inprowe.dk/Sociology/ Appendix۱- ۴. htm>.

Lehmann, jennifer M (۱۹۹۳): *Deconstructing Durkhiem*, London: Routledge.

Magalhaes, Rodrigo (۱۹۹۶): "Organizational Learning, Organizational Knowledge and Organizational Memory: New Proposals towards a Unified View", *Working Paper Series*, London School of Economics and Political Science

Metcalfe, Gary S (۱۹۹۷): "A Critique of Social Systems Theory", *A Critique of Social Systems Theory. htm*.

Scott, Alan (۱۹۹۰): *Ideology and the New Social Movement*, London: Unwin Hyman.

Smelser, Neil J (۱۹۸۵): "Evaluating the model of structural Differentiation in Relation to Educational Change in the Nineteenth Century", In *Neofunctionalism*, edited by Jeffrey C. Aleuander, london: Sage.

Smelser, N.J(۱۹۵۹): *Social change in the Industrial Revolution*. Chicago: University of Chicago press.

Stoica, Christina, Kluver , Jurgen & Schmidt, Jom (۲۰۰۰): "In the Looking Glass: The

- Self Modeling of Social Systems”, http://www.uni-essen.de/hdz/compro/essays/inter_cs1.htm.
- Tiryakian, Edward A (۱۹۸۵): “On the Significance of De-Differentiation”, in Eisenstadt, S. N., Helle, H. J. (eds.) *Macro Sociological Theory*, Vol. ۱, London: Sage.
- Turner, J. H (۱۹۹۴): *Sociology: Concepts and Uses*, New York: McGraw- Hill, Inc, p. ۱۹۱.
- Turner, Jonathan H. (۱۹۹۸): *The Structure of sociological Theory*, Wadsworth Publishing Company.
- Viskovatoff, Alex (۱۹۹۹): “Foundations of Niklas Luhmann’s Theory of Social Systems”, *Philosophy of the Social Sciences*, Vol. ۲۹, No. ۴.
- Wagner, Gerhard. (۱۹۹۷). “The End of Luhmann’s Social Systems Theory”, *Philosophy of the Social Sciences*, Vol. ۲۷, No. ۴.
- Westby, David L (۱۹۹۱): *The Growth of Sociological Theory: Human Nature, Knowledge, and Social Change*, New Jersey: Prentice Hall

مشخصات مؤلفین

عبدالعلی لهسایی زاده استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز است. علائق پژوهشی او در زمینه جامعه‌شناسی توسعه و جامعه‌شناسی روستایی است. آدرس: بخش جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز Email: lahsaei@Rose.shiraz.us.ac.ir

بیژن خواجه‌نوری دانشجوی دوره دکتری جامعه‌شناسی در دانشگاه شیراز است. علائق پژوهشی او در زمینه نابرابریهای اجتماعی و قشر بندی است.